

ابن خلدون و دانشهای زمان

دکتر ناصر تکمیل همایون

۱ - نگاهی به اوضاع تاریخی - اجتماعی دوران ابن خلدون

الف - جغرافیای شمال آفریقا:

ابن خلدون، زاده و پرورش یافته شمال آفریقا است؛ سرزمینی که در گذشته‌های دور، در حوزه تمدن کارتاژها، رومیها، واندالها، ویزیگوته‌ها و رومیان شرقی قرار داشت. از یک سو آفریقا را به اروپا متصل ساخته و از سوی دیگر بادنای مشرق زمین ارتباط داشته است. سرزمینی که با عهده‌دار بودن نقشی عمده در دریانوردی، روزگاری از قدرتهای مدیترانه‌ای به شمار رفته است.

در جغرافیای اسلامی، این سرزمین وسیع پس از محدوده مصر، در برابر بخشهای مسلمان‌نشین شرقی (= المشرق) به عنوان مغرب (= المغرب) شهرت یافته و به سه قسمت المغرب الادنی یا افریقیه (= لیبی و تونس) و المغرب الاوسط (= الجزایر) و المغرب الاقصی (= مراکش) منقسم شده است.

مورخان و جغرافیدانان مسلمان، درباره این ناحیه از جهان مطالبی بیان کرده‌اند که نخست به نظر ابن خلدون درباره این سرزمین اشاره می‌شود. وی در مقام یک جامعه‌شناس بلند پایه اسلامی که بخش عمده‌ای از کتاب العبر خود را در احوال «بربرها» نگاشته، چنین می‌آورد:

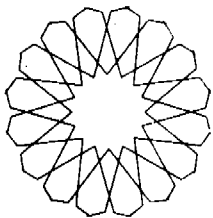
«شهرهای کوچک و بزرگ در افریقیه و مغرب اندک است زیرا سرزمینهای مزبور از هزاران سال پیش از اسلام متعلق به اقوام بربر بوده است و کلیه اجتماعات و آبادانیهای نواحی یاد کرده در مرحله بادیه‌نشین قرار داشته، تمدن و شهرنشینی در آن مرز و بومها چندان دوام نیافته است تا کیفیت زندگانی آنان به مرحله کمال برسد.»^۱

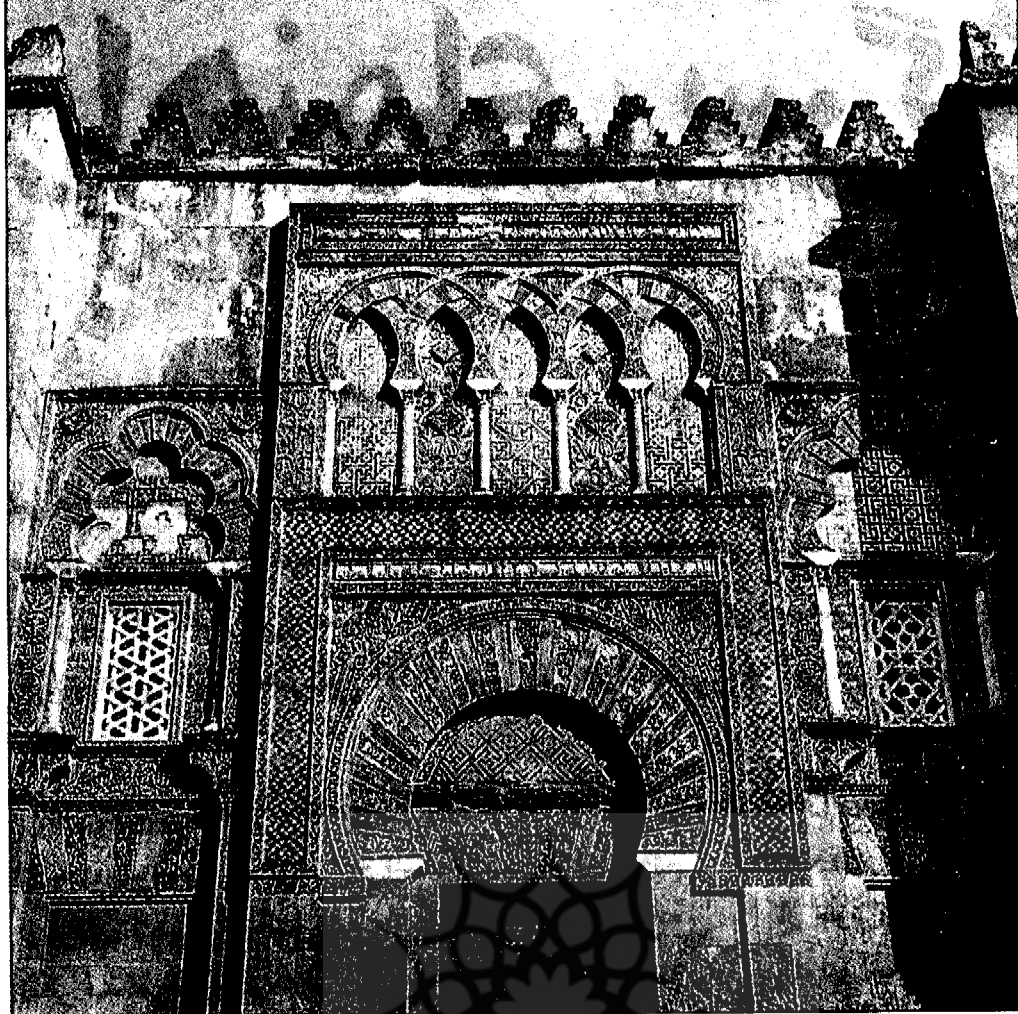
مؤلف حدودالعالم من المشرق الى المغرب به عنوان یک فرزانه شرقی در این باره نوشته است:

«ناحیتی است که مشرق وی ناحیت مصر است و جنوب وی بیابانی است که آخرش به ناحیت سودان بار دارد و مغرب وی دریای روم است و این ناحیت است که اندر وی بیابان بسیار است و کوه سخت اندک و این مردمان سیاهند و اندر وی ناحیتها بسیار است و شهرها و روستاها و اندر بیابان ایشان بربریانند بسیار بی‌عدد و این جایی گرمسیر است و زر اندر وی بسیار است. [= بربرستان]»^۲

ب - سیمای تاریخی و فتوحات اسلامی:

هرقل مصری (۶۱۸-۶۴۵ م) فرمانروای شرق مدیترانه پس از خارج کردن مصر از تصرف ایرانیان، کوشید تا بلکه بتواند با پیوند دادن مسیحیت آن منطقه و شمال آفریقا با کلیسای یونان، نوعی تداوم مذهبی و سیاسی به سود خود و امپراتوری رُم فراهم آورد، اما در سال ۶۲۲ م (۱۱ ق) مسلمانان با تسخیر سوریه نخستین تزلزل سیاسی و اجتماعی را در این بخش از سرزمینهای رم شرقی به وجود آوردند و به دنبال آن در سال ۶۳۹ م (۱۸ ق) عمروعاص، شاید بدون داشتن مأموریت از سوی خلیفه اسلام، با سپاهیان خود وارد «جلگه فیوم» شد و در سال بعد «پلوزیوم» را نیز تسخیر کرد. پس از این پیروزیهای مقدماتی، خلیفه سپاهیان دیگری به سرکردگی زبیر وارد منطقه نمود و در واقع به توسعه نفوذ مسلمانان افزود، به طوری که اندک اندک «عین الشمس» نیز فتح شد. در سال ۶۴۲ م (۲۰-۲۱ ق) «اسکندریه»، بزرگترین کانون فرهنگی - سیاسی یونانی - رومی به دست مسلمانان افتاد و در «فسطاط» که یکی از اردوگاههای نظامی اسلام بود،





نمای جنوب غربی مسجد جامع قرطبه.

تنگه‌ای که امروز به "جبل الطارق" معروف است، (ستونهای هرکول) به "اسپانیا" (= اندلس) وارد آمدند و پس از نبردهایی با ویزیگوته‌ها، به مرور شهرهای منطقه را یکی پس از دیگری تسخیر کردند و تمدن عظیم و بلندآوازه‌ای را در آن سرزمین به وجود آوردند که تحلیل آن در رابطه با شمال آفریقا پژوهش دیگری را می‌طلبد.^۳

ج - منطقه آشوب:

پیشرفتهای مسلمانان در شمال آفریقا (اعم از شرق المغرب و غرب المغرب) و اسپانیا از همان آغاز با اختلافات و چندگانگیها روبرو بود که گاهی ریشه در دمشق و منازعات قدرت در کانونهای مرکزی خلافت داشت، اما از تضادهای اجتماعی و سیاسی تبارهای عربی و برخوردارهای آن با بربرها نیز نشأت می‌گرفت، به طوری که گهگاه سراسر شمال آفریقا به خون و آتش کشیده می‌شد.

در سال ۷۴۱ م (۱۲۳ ق) هشام بن عبدالملک، لشگری به سرداری کلثوم بن عیاض برای آرامش مردم منطقه اعزام داشت، اما شورشها نه تنها نابود نشدند، بلکه پس از انقراض خلافت امویان (تا سال ۷۵۱ م / ۱۳۳ ق) در دوره منصور خلیفه عباسی و هارون الرشید (میان

مسجدی بنا شد که امروز شهر تاریخی "قاهره" آن را در بر گرفته است. در سال ۶۴۷ م (۲۶ ق) "طرابلس" فتح شد و در سال ۶۴۸ (۲۷ ق) عبدالله بن سعد از مرز مصر گذشت و عقبه بن نافع (برادرزاده یا خاله زاده عمروعاص) پس از اتحاد با بربرها، حکومت مسیحیان متکی به امپراتوری رُم را در شمال آفریقا (= منطقه المغرب) درنوردید و در "قیروان" در سال ۶۷۰ م (۵۰ ق) اردوگاه نظامی پرتوانی برپا داشت و در چند نبرد محلی، تا سال ۶۸۰ م (۶۰ ق) مسلمانان (عرب و بربر) با روحیه‌ای گشاده، خود را به اقیانوس اطلس رساندند. عقبه بن نافع در سال ۶۸۲ م (۶۳ ق) به قتل رسید، اما افزایش مقاومت مسلمانان و هجومهای نظامی - سیاسی آنان در سالهای بعد، نه تنها آخرین تلاشهای بربرها و سربازان روم شرقی را درهم شکست، بلکه سرتاسر مغرب را زیر لوای اسلام درآورد. در سالهای ۶۹۴-۶۹۹ م (۷۴-۷۹ ق) تونس برای همیشه در زمره بلاد اسلامی قرار گرفت و در سالهای ۶۹۹-۷۰۶ م (۸۰-۸۷ ق) الجزی بن نصیر الجزایر و مراکش را تسخیر کرد و بدین ترتیب راه برای پیشرفت مسلمانان هموارتر شد.

در سالهای ۷۱۱-۷۱۸ م (۹۲-۱۰۰ ق) به دستور این سردار بزرگ اسلام، فاتحان به سرکردگی طارق بن زیاد، از

سالهای ۷۹۰-۸۰۰ م/۱۷۳-۱۸۴ ق) نیز استمرار یافتند و سرانجام کلیت اسلامی «المغرب» با حفظ نشانه‌های عربی و بربری به گونه‌ای شاخص زیر نفوذ امیران محلی و قبایل و کانونهای سیاسی - مذهبی درآمد و از سال ۸۰۰ م (۱۸۴ ق) شاید بتوان تمامی این منطقه اسلامی را مستقلاً از دیگر منطقه‌ها به شمار آورد که با گذشت زمان تمایزات و تشخصات آن فزونتر می‌شد.

جنبشهای مردم مغرب که جنبه‌های ضدخلافتی داشت، در لوای عنوان "خوارج" (= خارجیه) در سال ۷۵۶ (۱۳۹ ق) آغاز شد و پس از کشمکشهای زیاد با عباسیان و فرستادگان آنان، اندک اندک سرزمینهای زیادی را زیر سیطره خود درآورد و "تلمسان" را به گونه‌ای یک شهر حکومتی و فرهنگی پایگاه خود ساخت. اغلبیها (= اغلبیه یا بنوالبغلب) از سال ۸۰۰ م (۱۸۴ ق) تا ۹۰۹ م (۲۹۶ ق) بخش وسیعی از مغرب را به مرکزیت "قیروان" زیر سلطه خود درآوردند و بر بسیاری از جزیره‌ها و نقاط حساس مدیترانه دست انداختند.^۴

به دنبال آنان، بربرهای منطقه با گرایشهای شیعی سلسله‌ای را بنیان نهادند که از سال ۹۱۰ م (۲۹۷ ق) تا ۱۱۷۱ م (۵۶۶ ق) به نام "فاطمیون" تداوم داشت. این سلسله نیز با مشکلات محلی از جمله با شورشی به سرکردگی ابویزید ذوالاحمار در سال ۹۴۳ م (۳۳۱ ق) و هجومهای صنهاجه "بنوحاماد" (= حمادیان) و "بنوهلال" (= قبایل ائتلافی عرب رانده شده از مصر) در قرن یازدهم میلادی (پنجم هجری) و به دنبال آن با جنبش "مرايطون" و قیامهای وسیعتر "موحدون" از سال ۱۱۴۷ م (۵۴۲ ق) و جز اینها روبرو گردید. گروه اخیر پس از یک قرن فرمانروایی بر سرتاسر افریقای شمالی و اندلس، خود با شورشهای قبایل دیگری از بربرها به نام "زیانیون بنوعبدالواد" دست به گریبان شد و در نتیجه روزگار آشفته‌تری در شمال آفریقا به وجود آمد که "عصرابن خلدون" را دربر می‌گیرد.^۵

د - روزگار ابن خلدون:

تمامی زمان و دوره حیات ابن خلدون یکی از پرآشوبترین اعصار تاریخ اسلامی است و هیچ منطقه‌ای از آن دنیای وسیع، در آرامش کامل قرار نداشته و هر سال و هر ماه دگرگونی و تغییری توأم با جنگهای داخلی و کشمکشهای حکومتی، در گوشه‌ای و خطه‌ای پدید می‌آمد.

"اندلس" که روزگاری از شکوفایی و عظمت فرهنگی و سیاسی برخوردار بود، در مسیر اختلاف و چنددستگی و شکست قرار گرفت و مسلمانان آن سرزمین گروه گروه به سوی افریقای شمالی مهاجرت کردند و از حکومت اسلامی در اسپانیا، فقط بخش جنوبی آن باقی مانده بود

که خاندان "بنوالاحمر" یابنونصر (۱۲۲۲-۱۴۹۲ م/ ۶۲۹-۸۹۷ ق) با دشواری فراوان بر آن فرمانروایی داشتند. "مغرب" بعد از پایان قدرت موحدون، میان سه دولت متخاصم داخلی تقسیم شد؛ در بخش اقصای آن به مرکزیت فاس، "خاندان مرینی" و در منطقه میانه به مرکزیت تلمسان خاندان "عبدالواد" و در خطه آغازین یا مغرب نزدیک (= افریقیه) "خاندان حفص" حکومت می‌کردند. این سه دولت بطور مداوم در منازعه و کشمکش قرار داشتند و در داخل هر یک نیز برادران و بنی‌اعمام، به گونه‌ای رقیبان و صاحبان داعیه فرمانروایی در انواع دسیسه‌ها و جنگها و کارشکنیها، حیات جامعه را در آشوب و فتنه استمرار می‌بخشیدند.

"مشرق عربی"، جنگهای خانمانسوز صلیبی را پایان داده بود. بغداد و پس از آن شهرهای دیگر کماکان از صدمات مغولان آسوده نشده بودند و در حیطه امارتهای محلی از جمله آل جلایر در عراق و ترکان و خاندان عرب زیان در منطقه‌های دیگر، روزگار می‌گذراندند که تیمور لنگ همچون قدرتی ویرانگر، بخش عظیمی از عالم اسلام را زیر سلطه خود درآورد و خطه بین‌النهرین و فلسطین و شام را در آشوب و التهاب قرار داد.

"ایران" که بیش از همه سرزمینهای اسلامی زیانمند یورشهای مغولان شده بود، به پراکندگی و تجزیه کشانده شد و امیران و گردنکشان محلی بطور مستقل یا وابسته به ایلخانان مغول برآن فرمانروایی داشتند.

در "آسیای صغیر"، حکومت سلجوقیان از پای در می‌آمد و آل عثمان با قیامهای خود رو به پیشروی داشت. "هندوستان" که پس از غزنیان دارای حکومتهای قوی بود و فرهنگ آن شکوفایی یافته بود، اندک اندک توان خود را از دست داد و دولتهای متعددی در بخشهای مختلف آن حکومت کردند.

اما "اروپا"، پس از پایان یافتن جنگهای صلیبی، کمابیش از عالم اسلام جدا شد، اسپانیا نه تنها از مسلمانان دور گردید، بلکه در اروپا حیات تازه‌ای نیز به دست آورد. پشت سر گذاشتن دوره اسکولاستیک، جهشهای زیادی را در زمینه‌های مختلف برای اروپائیان به وجود آورد. مهدی محسن در مقایسه زمینه‌های اقتصادی اروپا و شمال آفریقا می‌نویسد:

«درست است که اروپای مسیحی در قرن چهاردهم کساد اقتصادی و جنگ صدساله خانمان برانداز را به خود دید ولی کاهش فعالیت اقتصادی در اروپای مسیحی، برخلاف انحطاط عمومی و متمادی در جهان اسلام، یک امر موقت بود. کساد اقتصادی اروپا دو قرن افزایش بی‌سابقه در تجارت داخلی و خارجی و تولید صنعتی به دنبال داشت و در پی آن نیز در اواسط قرن پانزدهم پیشرفت نوین دوره "رنسانس" آغاز گردید.»^۶ همو

می‌افزاید:

«در نتیجه، با وجود شرایط نامساعدی که در قرن چهاردهم در شمال حکمفرما بود، بازرگانی دریایی مدیترانه، در واقع در انحصار کشور - شهرهای جنووا، پیزا، فلورانس و ونیز بود. با توسعه دامنه مؤسسات اعتباری و بانکی، مسیحیان و یهودیان، دلالت انحصاری داد و ستدهای بین‌المللی شده بودند. اروپا با توسعه استخراج معادن و ذوب فلزات و صنعت نساجی در نتیجه رستاخیز (رنسانس) صنعتی، به یک منبع تجارت صادراتی روزافزون نیز تبدیل گردیده بود؛ درحالی که برعکس نه تنها در شیوه‌های کشاورزی و صنعتی افریقای شمالی در ظرف دو قرن گذشته هیچ‌گونه تحولی روی نداده بود، بلکه اقتصاد موجود آن سرزمین نیز پیوسته رو به تباهی و نابودی می‌رفت. این امر سبب گردید سرزمینی که از دیرباز انبار غله اروپای جنوبی بود، هیچ مازاد غله برای صادرات نداشته باشد. در شئون هنری و معنوی نیز در کشورهای اسلامی هیچ چیز وجود نداشت که با نخستین رستاخیز اروپا با کشف مجدد آثار کلاسیک کهن یا پیشرفت ادبیات ملی قابل قیاس باشد.»^۶

کوتاه سخن اینکه ایران و هندوستان، آسیای صغیر و مشرق غربی هر یک به گونه‌ای در پراکندگی و انحطاط قرار داشتند. مصر شاید از آرامشی نسبی برخوردار بود اما «اگر تمدن در جای دیگر دچار انحطاط شده بود، در افریقای شمالی بالفعل از میان رفته بود.»^۷

ابن خلدون پدیده انسانی - اسلامی تاریخ شمال افریقا و اندلس و جامعه‌ای است با مشخصات بر شمرده که در آن پرورش یافته و از آن برخوردار و بهره‌مند بوده و با شناخت کامل، سیمای عمومی آن را در آثار پرارزش خود برای نسلهای بعد به یادگار گذاشته است.

الف - مکانهای دینی و فرهنگی

۱- مسجد

به سان دیگر بلاد اسلامی در این منطقه هم مسجد به عنوان پایگاه عبادت و تفکر و مرکز نشر اندیشه‌های اسلامی، ایجاد گردید. نخستین مسجد در سال ۵۵ ق (۶۷۵ م) توسط عقبه بن نافع القریشی، فاتح قطعه شرقی افریقای شمالی، در شهر قیروان بنیان نهاده شد که به سان یک پایگاه اصیل اسلامی در "قطعه شرقی" منطقه، از آن جداگانه سخن به میان خواهد آمد. مزار این فاتح نامدار بنام «سیدی عقبه» مرکز دیگری برای تجمعات و تبلیغات در شهر بیسکرا گردید و پس از آن در سرتاسر شمال افریقا، مسجدهای دیگری به وجود آمدند که هر کدام نقش عظیمی در تاریخ فرهنگی و سیاسی منطقه برعهده داشتند که اهم آنها عبارتند از:

- مسجد سیدی بومدین در نزدیک شهر تلمسان (سال

۱۰۰

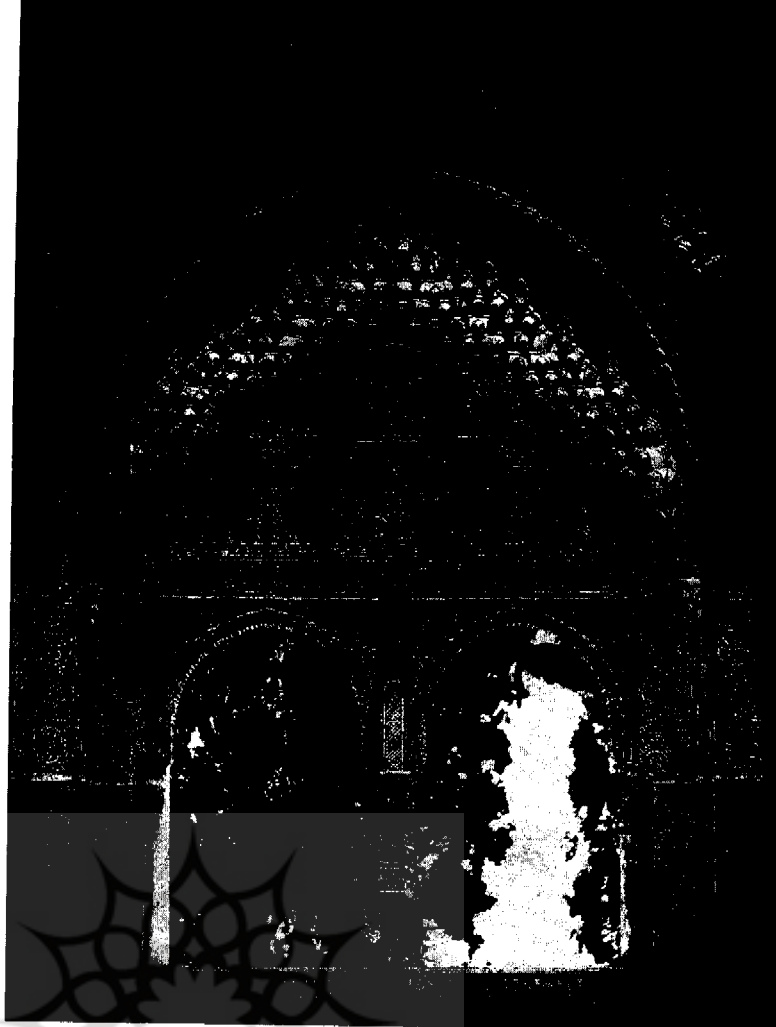
۲- اوضاع فرهنگی و معارف اسلامی

پیروزی مسلمانان بر شمال افریقا، دیانت و فرهنگ اسلامی و زبان و خط عربی را در میان مردم و قبایل گوناگون آن منطقه رواج داد، ولی اثرات آن در شهرها و قبیله‌ها متفاوت بود و شدت و ضعف گرایش به اسلام و زبان عربی در بخشهای مختلف آن منطقه وسیع یکسان و یک اندازه نبود، بدین معنی که شهرنشینان بیشتر تحت تأثیر اسلام مشرق قرار گرفتند و بادیه‌نشینان بسیار اندک از اسلام شهرهای منطقه خود متأثر شدند.^۸

در این خطه از عالم به مرور، با حفظ ویژگیهای تاریخی و اجتماعی و شرایط جغرافیایی مدنیت جدید اسلامی در پیوند با کلیت جهانی‌اش شکل گرفت و در تمام رشته‌های علمی و فلسفی متفکران و صاحب‌نظران نامی پرورش یافتند.^۹

با اینکه ابن خلدون نوشته است: "عادات و شئون

* آنچه ابن خلدون را در زمره عالمان طراز اول اسلام و یکی از بزرگترین اندیشمندان اجتماعی جهان قرار داده است، آمیختن آموزشهای سنتی با تجربیات و مشاهدات جهانی است.



العمرا، فزانة

تونس (سال ۸۳۹ ق/ ۱۴۳۵ م) که این مدرسه تا قرن یازدهم هجری باقی بود و کتابخانه‌ای معتبر داشت و احتمالاً در کتابخانه "جامعة الزيتونه" ادغام گردیده است.

در "قطعه غربی" بیشتر مدارس توسط مرینی‌ها ایجاد شد، به شرح زیر:

- مدرسه فاس جدید، توسط سلطان ابوسعید یعقوب بن عبدالحق (سال ۷۲۰ ق/ ۱۳۲۰ م)

- مدرسه صهریج، توسط فارس پسر ابوسعید. این مدرسه، به نام "مدرسة الكبرى" هنوز هم باقی است.

- مدرسه عظمی یا عطارین، مقابل جامع قرویین، توسط ابوسعید (سال ۷۲۳ ق/ ۱۳۲۳ م)

- مدرسه مصباحیه (رخام) در فاس، در داخل جامع قرویین، توسط سلطان ابوالحسن مرینی (سال ۷۴۷ ق/ ۱۳۴۶ م)

- مدرسه عنانیه که هنوز هم باقی است، توسط سلطان ابوعنان فارس بن ابوالحسن مرینی (سال ۷۵۱ ق/ ۱۳۵۰ م)

- مدرسه عنانیه در مکناس، توسط سلطان ابوالحسن مرینی و پسرش ابوعنان (سال ۷۵۶ ق/ ۱۳۵۵ م)^{۱۲}

۱۲۲ ق/ ۷۳۹ م)

- مسجد الجزیره، به نام جامع کبیر (قرن سوم هجری)

- مسجد مولی ادریس در فاس

- مسجد القارون (القرویین) در فاس نیز به عنوان پایگاهی

عظیم از لحاظ معارف اسلامی در "قطعه غربی" به طور جداگانه مورد بررسی قرار خواهد گرفت.

- مسجد طنجه و دهها مسجد دیگر.

۲- مدرسه

مردم مسلمان شمال افریقا، همزمان با اوجگیری تمدن اسلامی و گسترش علوم و معارف، با اقتباس از برادران مسلمان شرقی خود، به نهضت مدرسه‌سازی پیوستند.

در "قطعه شرقی"، بیشتر مدارس توسط حفصی‌ها تأسیس گردید، به شرح زیر:

- مدرسه شماعیه، در بازار شمع فروشان تونس (سال ۶۴۷ ق/ ۱۲۴۹ م)

- مدرسه هواء (= توفیقیه)، در تونس که فعلاً از میان رفته است. (سال ۶۵۰ ق/ ۱۲۵۲ م)

- مدرسه معرضیه (= معرض) در تونس که فعلاً از میان رفته است. (سال ۶۸۳ ق/ ۱۲۸۴ م)

- مدرسه ابوعمر و عثمان بن ابی عبدالله حفصی، در



مدرسه العطارین - فاس

۳- مقایسه دو مدرسه

- در "قطعه شرقی" - (قیروان، مسجد جامع).

همان سان که اشاره شد عقبه بن نافع در قیروان مسجدی بنا کرد که اهمیت آن به قدری بود که شهر مزبور را به قولی "چهارمین" شهر مقدس اسلام ساخت.^{۱۳} این مسجد بارها ویران شد و مرمت و نوسازی گردید. بازسازی اول در سال ۸۶ ق (۷۰۵ م) بود. در زمان هشام بن عبدالملک به سال ۱۰۵ ق (۷۲۳ م) دوباره نوسازی شد و بر وسعت آن افزوده گشت. در سال ۳۲۱ ق (۹۳۳ م) نیز به دستور زیاده الله بن اغلب از نو ساخته شد.

مسجد جامع قیروان علاوه بر جنبه‌های عبادتی، به گونه‌ای یکی از مراکز مهم فرهنگی در دوره اهللبیان درآمد. در دوره فاطمیان به دلائل مذهبی، هم از اهمیت آن کاسته شد و هم طرفداران "اهل سنت" را بسوی شورش خارجیان (= ابویزید خارجی) سوق داد.

پس از سپری شدن دوره فشار، حکومت به قبیله‌ای از همییمانان بربرها به نام صهاجه رسید. آنان که در سده‌های چهارم تا ششم هجری قدرت فراوانی کسب کرده بودند، به تجدید حیات دینی پرداختند و مدرسه قیروان را از نو شکوفا ساختند. اما استیلای اعراب بنی هلال از سوی

فاطمیان دگر بار حیات علمی قیروان را تا دوره حفصیها که تونس مرکزیت پیدا کرد، دچار رکود ساخت. "جامعه الزيتونه"، به جای مدرسه تاریخی قیروان حفاظت آثار عظیم علمی و فرهنگی اسلام را عهده‌دار شد که تا این زمان نیز فعالیت‌های دینی و علمی آن همچنان ادامه دارد.^{۱۴} در "قطعه غربی" (فاس، مسجد قرویین).

این مسجد بزرگ در شهر فاس (المغرب الاقصی) توسط بانویی نیکوکار به نام فاطمه دختر محمد فهری که به "ام البنین" هم شهرت داشت، ساخته شده است و اعرابی از قیروان به آن دیار هجرت کردند. جامع مزبور در سال ۲۴۵ ق (۸۵۹ م) به نام قرویین نامیده شد. در این مسجد نیز دگرگونی‌هایی پدید آمد. احمد بن ابی بکر زنانی (عامل عبدالرحمن ناصر) آن را توسعه داد و مناره‌ای در سال ۳۴۵ ق (۹۵۶ م) در آن بنا کرد که هنوز هم باقی است. منصور بن ابی عامر و علی بن یوسف لمتونی (در دولت مراطون از سال ۴۴۸ ق تا ۵۴۱ ق/۱۰۵۶ تا ۱۱۴۶ م) نیز در گسترش آن کوشیدند. دولتمردان با ایمان سلسله موحدون (۵۲۴-۵۶۶ ق/۱۱۲۹ تا ۱۱۷۱ م) و بنی مرین (۵۹۱-۸۷۵ ق/۱۱۹۵ تا ۱۴۷۰ م) هم در مرمت و رونق علمی مدرسه مزبور کوشش‌هایی کردند. در پیرامون جامع

مزبور چندین مدرسه تأسیس شد که مشهورترین آنها، مدرسه صابرین است که در حدود سال ۴۵۰ ق/۱۰۵۸ م توسط امیرالمسلمین یوسف بن تاشفین (۴۵۳-۵۰۰ ق/۱۰۶۱ تا ۱۱۰۶ م)، یکی از سلاطین سلسله مرابطون، ساخته شده است.

مدرسه عطارین و مدرسه عنانیه نیز همان‌گونه که اشاره شد، در جوار این مدرسه بزرگ تأسیس گردیدند^{۱۵} جامع قرویین در سده‌های سوم و چهارم هجری شکوه فراوانی به دست آورد و دانشمندان بنامی را پرورش داد که نشان برخی از آنان خواهد آمد. جامع مزبور در دوره قیام موحدون جنبه‌های اعتقادی اشعری پیدا کرد و در زمان سومین خلیفه این سلسله (یعقوب منصور متوفی ۵۹۵ ق/۱۱۹۹ م) با تشویق و تهدید قدرتمداران، عقاید اهل سنت نضج گرفت و با اینکه کتابهایی چون المدونة الکبری و التهذیب و الواضحه سوزانده شد، اما توجه به علوم تفسیر و حدیث فزونی یافت و به مرور دوره متحولی در نشر معارف اسلامی پدیدار گشت که تا زمان حاضر کمابیش ادامه پیدا کرد و به اعتباری پس از جامعه‌الازهر، بزرگترین دانشگاه عالم اسلام خاصه در بخش غربی آن به شمار آمد.^{۱۶}

ب - زبان و نوشتار و ارجمندی دانش

همزمان با مسلمان شدن مردم شمال آفریقا، زبانهای محلی، از جمله زبان بربری، به مرور زمان، خاصه در شهرها به زبان عربی مبدل شدند و پس از مدتی مردم منطقه به زبان خاص عربی مغربی متکلم گردیدند که چگونگی آن نیز معلوم نیست و در قبایل هم زبان بربری متأثر از زبان عربی شد و واژه‌های جدید وارد زبان و لهجه‌های بومی گردید.

با رشد کتابت، نوشته‌ها اعم از نامه‌ها و فرمانها و رسائل و کتب، به خط عربی تهیه گردیدند و این منطقه عالم اسلام نیز دارای همان سرنوشت فرهنگ نوشتاری همانند دیگر کشورهای عرب زبان شد.

مسجدها و مدرسه‌های برشمرده شده با گذشت زمان، دارای کتابخانه گردیدند که در آن علاوه بر کتابهای اسلامی، کتب دیگر نیز نگهداری می‌شد. چنانکه گوستا و لوبون یادآوری کرده است که "شهر فاس که در قرن دهم میلادی در ردیف بغداد به شمار می‌آمد... بنا بر اقوال مورخین دارای یک کروور نفوس و هشتصد مسجد و یک کتابخانه مهم مشتمل بر تمام کتب خطی نفیس گرانبای یونانی و لاتینی بوده است."^{۱۷}

سلطان یعقوب بن عبدالحق مرینی که از وی در ساختن مدرسه‌های فاس، سخن به میان آمد، در تأسیس کتابخانه نیز اهتمام فراوان نمود. عاملی که در آن روزگار از لحاظ فرهنگی بسیار مهم بود، نجات دادن و به دست

*** برداشت ابن خلدون از تمدن و حضارت مغرب، در مقام مقایسه با تمدن و فرهنگ ایران و بین‌النهرین و شام و مصر ناروا نیست؛ لکن در مغرب اسلامی هم، مردم از فرهنگ و تمدن دور نبوده‌اند.**

آوردن کتب مسلمانان در اندلس و حفاظت آنها بود که وی انجام داد و مجموعه‌های گرانبایی را از تصرف اسپانیاییها خارج ساخت، به طوری که می‌نویسد:

"در قرارداد صلح با مسیحیان اندلس، استرداد این کتابها را به مغرب قید کرده بود. وی در قرارداد صلح سال ۶۸۴ ق (۱۲۸۵ م) با سانچو پادشاه معاصر خود در اسپانیای مسیحی نیز چنین کرد. سلاوی در کتاب خود به نام استقصاء که در این باره تحقیق کرده است، بیان می‌دارد: "این سلطان [از پادشاه اسپانیا] درخواست کرد که کتابهایی را که هنگام استیلای نصاری بر شهرهای اسلامی به دست مسیحیان افتاده بود، نزد وی بازفرستد. سلطان اسپانیایی نیز چنین کرد و از جمله کتابهایی که فرستاد، سیزده مجموعه بود که تعدادی مصاحف و تفسیرهای قرآن مانند تفسیر ابن عطیه ثعلبی و از کتب حدیثی و شروح آن چون تهذیب و استذکار و از کتب اصول و فروع زبان و ادب عربی و غیره در آن بود که همه به دستور این سلطان به شهر فاس انتقال یافت و به مدرسه‌ای که برای طلبه علم تأسیس کرده بود، وقف گردید."^{۱۸}

سلطان ابو عنان فارس مرینی، پادشاه دیگری از همین سلسله که از وی نیز یاد شد، دستور داد تا در جامع قرویین کتابخانه بزرگی تأسیس شود و کتابهای بسیار شامل علوم دینی و ادبی و طبیعی و پزشکی و علوم عقلی و جز آنها، بر آن وقف گردد یا به ودیعه نهاده شود.

وی در سال (۷۵۰ ق/۱۳۴۹ م) جهت قربت و پاداش اخروی، "یک تن را به عنوان متصدی کتابخانه و کتابدار برگماشت تا کتابهای مورد نیاز را در اختیار مراجعه کنندگان و افراد علاقه‌مند قرار دهد و برای وی مستمری کافی و قابل ملاحظه‌ای دز نظر گرفت."^{۱۹}

دیگر سلاطین مرینی و امیران و صاحبان قدرت و نیکوکاران، براین کتابخانه‌ها خاصه در جامع قرویین، کتابهای زیادی وقف کردند. حتی ابن خلدون نیز وقتی کتاب خود را به پایان رساند، "یک نسخه از آن را به این کتابخانه اهداء کرد که از آن روزگار دو مجلد از آن دستنویس در جامع مزبور باقی مانده که برجلد یکی از آنها متن اصلی وقف دیده می‌شود."^{۲۰} خانه عالمان و فقیهان و ادیبان و بسیاری از دست اندرکاران امور حکومتی، دارای کتابخانه بوده است. زمانی نیز در رابطه با اندلس، در نوعی رقابت با کشورهای شرقی عالم اسلام، داشتن کتابخانه و نگهداری نسخه‌های نفیس، گونه‌ای تشخیص و احترام برای دارنده آن به وجود می‌آورد.

متأسفانه بسیاری از آن نفایس و ذخایر فرهنگی از میان رفته است و بخشی از آن در کتابخانه‌های ممالک غربی نگهداری می‌شود و طبق پاره‌ای فهرستهای موجود، دهها هزار نسخه دیگر هنوز در خاستگاه فرهنگی خود حراست می‌گردد که به قول ویل دورانت:

"نسخه‌های خطی که از آن دودمان [= شکوفایی تمدن اسلامی] در شمال افریقا به جا مانده در کتابخانه‌هایی که اندک مدتی است دانشمندان مغرب زمین بدانجا راه یافته‌اند، نهان مانده‌است."^{۲۱}

در مدارس شمال افریقا که به اهم آنها اشاره شد، در ارتباط با کانونهای فرهنگی مشرق زمین و اندلس، از همان ابتدای پایگیری دیانت اسلام تا پیش از سلطه استعمارگران اروپایی در منطقه، فقیهان و دانشمندان و متفکران و هنرمندانی پرورش یافتند که پاره‌ای از آنان به علت اقامت در مصر و شامات و قبول وظایف مذهبی و دیوانی در زمره علمای مشرق قلمداد شده‌اند و برخی دیگر با اینکه ریشه در شمال افریقا داشته‌اند، به همین علت یا علت‌های دیگر از دانشمندان اسپانیای مسلمان به شمار آمده‌اند.

به هر حال، این نخبگان فرهنگی جهان اسلام، در تمامی رشته‌های دانش بشری طبع‌آزمایی کرده و در پیشبرد اندیشه و هنر و ابتکار کوششهای فراوانی به متصه ظهور رسانده‌اند. تهیه فهرست نام و نشان فرزندان دانش‌گستر مسلمان شمال افریقا در حد این گفتار نیست اما برای نشان دادن اینکه ابن خلدون، تک‌درخت کویر سوزان افریقای اسلامی به شمار نمی‌آید، اشاره به چند تن از فرهنگوران، شاید بتواند صاحب‌نظر بودن آنان را در رشته‌های گوناگون دانش و شناخت نشان دهد.

- دراس بن اسمعیل فاس (متوفی ۳۵۷ ق/۹۶۸ م) فقیه
- عبدالله بن ابی زید قیروانی مشهور به مالک صغیر (۳۱۰-۳۸۶ ق/۹۲۲ تا ۹۹۶ م) فقیه
- ابوجیدة بن احمد فاسی (قرن چهارم) فقیه
- ابن رشیق (یونانی الاصل)، صاحب کتاب العمده (متوفی ۴۲۲ ق/۱۰۳۱ م) ادیب و نقاد
- ابن تومرت مراکشی، صاحب الکتاب، شارح غزالی و متفکر سلسله موحدون (متوفی ۵۲۵ ق/۱۱۳۱ م) متکلم

- ابن رشید سبتی (متوفی ۶۹۲ ق/۱۲۹۳ م) محدث
- ابن اجرود فاسی، صاحب کتاب اجرومیه که هم اکنون در مدارس عربی تدریس می‌شود. (متوفی ۷۲۴ ق/۱۳۲۴ م) نحوی
- ابن ایسی زرع فاسی، صاحب کتاب روض القرطاس (متوفی ۷۲۷ ق/۱۳۲۷ م) مورخ
- ابن بطوطه طنجه‌ای، صاحب رحله معروف تحفة النظار (متوفی ۷۵۷ ق/۱۳۵۶ م) سیاح و مورخ
براین گروه تا زمان ابن خلدون می‌توان نامهای دیگری افزود، اما به همین مختصر بسنده می‌شود، پس از ابن خلدون رشته تعلیم و تحقیق و تألیف به هیچ روی در افریقای مسلمان خاموش نگردید که این مهم نیز خود جایی جداگانه از این مبحث را می‌طلبید.^{۲۲}

۳- خاستگاه اجتماعی و فرهنگی ابن خلدون الف - خانواده

عبدالرحمن بن محمد بن خلدون در ماه رمضان ۷۳۲ ق (ماه مه ۱۳۳۳ م) در خانواده‌ای از سپاهیان قدیمی

ب - تحصیلات

ابن خلدون به سان همه فرزندان مسلمان در شمال آفریقا، دروس ابتدایی خود را با قرائت قرآن (نزد پدر و معلمان خصوصی) و احادیث مورد قبول مذهب مالکی (نزد عبدالمهیمن) که پس از پایان دوره‌ای سخت گذر توسط سلاطین حفصی رونق یافته بود، آغاز کرد. ریاضیات و منطق و فلسفه را نزد دوست پدرش ابلی (۷۵۷ ق/ ۱۳۵۶ م) که او نیز در وبای یاد شده درگذشت، تلمذ کرد. حکمت الهی را که در اندیشه‌های متکلمان اسلامی ریشه داشت، آموخت. با افکار فارابی (۲۳۹ ق/ ۹۵۰ م)، ابن سینا (۴۲۸ ق/ ۱۰۳۷ م)، ابن رشد (۵۹۵ ق/ ۱۱۹۸ م) و حتی خواجه نصیرالدین طوسی (۶۷۲ ق/ ۱۲۷۴ م) آشنایی حاصل کرد. به فقه و اصول فقه و نیز مبانی تصوف و عرفان معرفت یافت و پس از آموختن تذکره نویسی و تاریخ، برای ورود به کارهای دیوانی و نوشتن مراسلات درباری و حکومتی، آموزشها و تجربیات لازم را فرا گرفت.

متأسفانه ابن خلدون خود به نحوه تحصیلاتش اشاره نمی‌کند و اگر با شناخت نهادهای آموزشی شمال آفریقا، بتوان به گونه‌ای درباره آموختن پاره‌ای درسها گمانهایی داشت، اما درباره تاریخ‌آموزی وی اطلاع دقیقی نمی‌توان فراهم آورد. روشن است که بسیاری از فضیلتی مسلمان بطور خصوصی به آموختن تاریخ پرداخته‌اند و آنان که خواسته‌اند به کارها و مشاغل دیوانی بپردازند، به این امر عنایت بیشتری نشان داده‌اند.

ابن خلدون به علت موقعیت خانوادگی توانسته بود از استادان و معلمان مشهور زمان خود بطور اختصاصی برخوردار حاصل کند و بیش از همگنانش، دانشهای زمان را فراگیرد اما به قول ناصف نصار، فراگیری دانشهای سنتی "چیزی نبود که نیروی ابداع او را برانگیزد" ۲۴ و اگر هم اثراتی باقی می‌گذاشت، با از میان رفتن پدر و آشفستگی احوال ابن خلدون و ناتمام ماندن تحصیلات رسمی، نمی‌توان ارجح فوق‌العاده‌ای برای آن قائل شد. آنچه ابن خلدون را در زمره عالمان طراز اول اسلام، و یکی از بزرگترین اندیشمندان اجتماعی جهان قرار داده‌است، آمیختن آموزشهای سنتی با تجربیات و مشاهدات جهانی به مدد عقل و نبوغ سرشاری است که خداوند تعالی به او عطا کرده بود. ذلک فضل الله یؤتیه من یشاء.

ج - مشاغل دیوانی و حکومتی

ابن خلدون در آغاز کار دیوانی، طغرانیسی ابو عنان پسر ابوالحسن مرینی را در فاس قبول کرد. اما پس از مدتی به علت بدگمانی سلطان به وی، به جرم داشتن مراد با ابوعبدالله حفصی، در سال ۷۵۸ ق/ ۱۳۵۷ م به زندان افتاد و مدت ۲۲ ماه حبس او به طول انجامید و

یمن (حضر موت) که از هواداران بنی امیه بودند، در شهر تونس تولد یافت (پازده سال پس از درگذشت دانه شاعر مشهور ایتالیایی). این خانواده که زمانی در اندلس (= اسپانیا) در شهر اشبیلیه به سر برده بود، در قرن هفتم هجری از آن دیار به سوی شمال آفریقا مهاجرت کرد. شهرت و موقعیت افراد برجسته این خانواده در کارهای دیوانی وضعی را پیش آورد که خاندان حکومت مرینی در سال ۷۴۸ ق/ ۱۳۴۷ م، آنها را جهت اقامت و برخورداری از مراسم دیوانی به تونس فرا خواندند. بدین سان ابن خلدون تونسی که ۱۶ ساله بود در شهر تونس، زادگاه خویش، سکونت گزید.

پدر ابن خلدون و نیای او، همه گاه دارای دو گرایش بودند؛ از سویی به مطالعه و تحقیق و علم‌آموزی و فلسفه علاقه‌مندی نشان می‌دادند و به تحقیق در زمره صوفیان شمال آفریقا بودند و در حلقه تصوف به ابوعبدالله الزبیدی تونسی ارادت می‌ورزیدند^{۲۳} و از سوی دیگر شیفته مقامات دولتی؛ دو خواسته متضاد که علاقه‌مندی به هر دوی آنها، موجب فلاکت خواستاران است. این میراث تربیتی، یعنی عشق به "این هر دو ضد" به ابن خلدون نیز رسید و سالها زحمت و تقمت او را فراهم ساخت.

به روایتی سال بعد و به روایتی چندسال بعد، وبای شدیدی در تونس گروهها انسان، از جمله پدر و مادر ابن خلدون را نابود کرد و جوانی پرشور، کوشا، در سن هفده یا بیست و سه سالگی در برابر دریایی از بلاها و آشوبها قرار گرفت که کمتر حکیمی از عالم اسلام با آن رویارویی داشته است.

*** ابن خلدون علمی را که در
عالم اسلام تحصیل و تدریس
می‌شدند، بر دو نوع می‌داند:
نخست عقلی فلسفی (حکمت)
و دوم نقلی و صنفی.**

روشن است که در بارها و کانونهای حکمرانی، همه گاه محل رقابتها و چندگانگیها بودند. و طبیعی است که روزگار این تازه وارد بزم حکومت، ابن خلدون، نمی‌توانست زیاد به درازا کشد. از این رو، زیرکانه به آفریقا بازگشت و سلطان را رها کرد؛ سلطانی که بعدها ستمگری در پیش گرفت و حتی ابن خطیب را به جرم داشتن عقاید ضالۀ فلسفی و صوفیانه سر به نیست کرد.

ابن خلدون پس از بازگشت به حفصی‌ها نزدیک شد و پس از پایان رمضان ۷۶۵ ق (اوت ۱۳۶۴ م) وزیر اعظم یا "حاجب" ابو عبداللہ، سلطان خاندان مزبور گردید. ابو عبداللہ در جنگی با عموزاده خود ابوالعباس شکست خورد. در سال ۷۶۷ ق/۱۳۶۶ م ابن خلدون با اینکه محل مشورت قرار می‌گرفت و رأی و نظرش صائب بود، اما بی میلی از خود نشان می‌داد تا اینکه دوباره زیرکی به کار برد و از میدان رقابتها کناره گرفت و به مطالعه و تحقیق پرداخت.

در بهار ۷۷۶ ق/۱۳۷۵ م مجدداً به غرناطه رفت، اما نه تنها نتوانست در آن دیار اقامت کند، بلکه تقریباً از آنجا رانده شد.

د - چند مسافرت و پایان حیات

در ورود به آفریقا، این بار تصمیم گرفت به طور جدی سیاست را رها کند. هر چند پیشتر نیز براین عقیده پافشارده بود، اما نه چندان. شاید سیاست او را رها نمی‌کرد. قلعه این سلامه را برای اقامت برگزید و در آنجا بررسیهای

زمانی که ابو عنان به دست وزیرش کشته شد و پسر وی جانشین پدر گردید، ابن خلدون از زندان خلاصی یافت. اما در زمرۀ برادران سلطان مقتول، ابوسالم درآمد و هنگامی که وی بر اریکه قدرت نشست، ابن خلدون را به ریاست دارالانشاء (= کاتب سروالتوقيع و الانشاء) منصوب کرد.

روزگار دیوانی به ابن خلدون وفا نکرد. گویی سیاست، بازیهای دیگری دارد که هر کس به هر شرطی نمی‌تواند در آن وارد شود. به همین دلیل، عاقلانه خود را از چنین این داد و ستدهای خطرناک رها ساخت و در سال ۷۶۴ ق/۱۳۶۲ م به غرناطه مسافرت کرد؛ به آن دیار پر ماجرا که روزگاری معارف اسلامی را با شکوهمندی تمام برقله تماشای تاریخ نشانده بود در زمان سلطان محمد پنجم، پذیرای دانشمندی شد که فضیلتی اندلس، از آن میان مورخ و عالم نامدار، ابن خطیب به استقبالش آمده بودند.

ابن خلدون در آن منطقه نیز یک بار نزد پدر و "پادشاه قشتاله" کاستیل به سفارت رفت تا پیمان صلحی را منعقد کند. در شهر اشبیلیه، خانه نیاکان را اقامتگاه خود کرد و به کامیابیهای رسید و با هدایای فراوانی به غرناطه بازگشت. در هر شهری اماکن اسلامی را که در حال ویران شدن بود، دید و از هر منطقه نقشی در ذهن خود ترسیم کرد. طبق گفته ابن خطیب فرمانروای سی و پنج ساله مسلمان اندلس، سلطان محمد پنجم، نزد ابن خلدون فلسفه و ریاضیات و اصول دین و فقه می‌آموخت. ۲۵

تاریخی خود را ادامه داد. پس از پایان بخشی از کتاب مشهور خود، چون ابوالعباس او را عفو کرد از قلعه بیرون آمد و پس از ۲۶ سال دوری به تونس، زادگاه خود شتافت. در تونس به عهد خود وفا کرد و پژوهش خود را تا پایان دادن بخشهای عمده‌ای از کتاب نامدار تاریخ خود ادامه داد. در سال ۷۸۴ ق/۱۳۸۲ م به بهانه زیارت بیت‌الله‌الحرام، از تونس حرکت کرد و پس از مدتی مسافرت دریایی وارد بندر اسکندریه شد و از آنجا به قاهره رفت. در مصر هزاران سال تاریخ و چند قرن تمدن اسلامی را باز یافت و حاکم مصر برفوق بنیانگزار سلسله مملوکیان نیز مقام و منزلت وی را بشناخت و او را در مسند قضای مالکیان جای داد و از ابوالعباس تونسسی خواست تا خانواده ابن خلدون را به مصر بفرستد و او همین کار را کرد. اما کشتی خانواده ابن خلدون در مدیترانه غرق شد و وی تنهای آنها ماند.

ابن خلدون در سال ۷۸۹ ق/۱۳۸۷ م به زیارت حج رفت و دوباره به مصر آمد. تاریخ خود را در احوال مصریان کامل کرد و بار دیگر منصب قضا را پذیرفت. گرچه همه گاه با اختلاف آراء فقها و محرران اوقاف روبرو می‌شد. پس از مرگ برفوق، ابن خلدون در سال ۸۰۲ ق/۱۴۰۰ م راه بیت‌المقدس (اورشلیم) را در پیش گرفت و برای مطالعه و تحقیق به شرق اسلامی عزیمت کرد و در سال ۸۰۳ ق/۱۴۰۱ م عازم شام (دمشق) گردید. بر پایه برخی اسناد، وی ۳۵ روز در چادر امیر تیمور مهمان بود و در گفتگوها از خود شایستگی و درایت فراوان نشان داد.^{۲۶}

ابن خلدون در بازگشت دوباره به مصر، هفت سال تمام به آرامی و با خیالی آسوده و دور از غوغای سیاستگری به مطالعه و تحقیق و بازخوانی آثار خود پرداخت و پس از هفتاد و سه سال زندگی، که بی تردید پنجاه سال آن در برخوردها، مسافرتها و گفتگوهای سیاسی و حکومتی و رویارویی با خطرها، ناگواریها و خوش اقبالها و بداقبالها بود، در ۱۵ رمضان ۸۰۸ ق/۱۷ ماه مارس ۱۴۰۶ م در مصر جان به جان آفرین تسلیم کرد. بیست و پنج سال پس از مرگ ابن خلدون، صنعت چاپ در اروپا اختراع شد و دانش و فرهنگ بشری وارد مرحله نوینی از تاریخ گردید.

ه - کوششهای علمی

زندگی ابن خلدون در چند دوره ترسیم می‌شود: نخست، دوره تحصیلات مقدماتی و بخشی از تحصیلات عالی است که با درگذشت پدر ناتمام مانده است. دوم، دوره مشاغل دیوانی و حکومتی و زندان و دو مسافرت به اندلس است که به وی فرصت تجربه و مشاهده و تحقیق و مطالعه داده و همزمان با آن مقدمات

تألیف و نگارش آثارش را فراهم آورده و گهگاه او را به مسند تدریس نیز نشانده است.

سوم، دوره تألیف و سفر به مصر و نشستن بر مسند قضا و مسافرت به شرق اسلامی و برخوردارای کامل از مدنیت آن دیار بوده که البته با تعلیم نیز همراهی و همزمانی داشته است.

چهارم، دوره پایانی عمر او در مصر است که به تألیف و تعلیم و تصحیح نوشته‌ها و تعلیق بر آنها معطوف شده است.

مدرسه‌هایی که ابن خلدون در آنها تدریس کرده، عبارتند از:

- جامع کبیر غرناطه
- جامع قرویین فاس
- جامع بجایه
- جامع زیتونه (تدریس و خطابه)
- جامع الازهر در مصر
- جامع عادلیه در دمشق

عدد آثاری که ابن خلدون نوشته است گرچه توافقی همه مورخان را با خود ندارد، اما بر روی هم در تعلق، رساله‌ای در منطق، رساله‌ای در حساب، تلخیصی از نوشته‌های ابن رشد، تلخیصی از نوشته‌های فخر رازی، شرحی در فقه و التعریف (متن سنگینی از سالهای پایانی اقامت در مصر) به او، توافقی است که تحلیل شناخت شناختی آنها خواستار زمان دیگری است.

مهمترین کتاب او در هفت جلد به نام کتاب العبر و دیوان العبتدا و الخیر فی احوال ملوک العرب و العجم و البربر و من عاصرهم من ذوی السلطان الاکبر در تاریخ است که به کتاب العبر مشهور بوده و مقدمه آن از شاهکارهای معارف بشری است و تهیه و نگارش آن، ابن خلدون را در زمره بزرگترین دانشمندان تاریخ در آورده است.

۴ - جایگاه علوم و نظام و نهادهای آموزشی و آثار ابن خلدون

آنچه از ابن خلدون بیشتر مورد مطالعه قرار گرفته، کتاب العبر و مقدمه است که خوشبختانه هر دو، در بهترین صورت، به زبان فارسی درآمده و محققان ایرانی به آن آگاهی دارند.

در کتاب العبر، بجز چند اشاره کوتاه و گذرا در باب مدرسه یا مسجد در یکی از اماکن اسلامی، سخنی به میان نمی‌آید، از این رو منبع اصلی پژوهش فقط مقدمه است که به تحلیل ابواب آن به منظور شناخت موضع موضوع پرداخته می‌شود.

الف - نگاه عمومی به مقدمه:

مقدمه کتاب العبر، پس از دیباچه و مقدمه و فصلی، دارای شش باب است.

باب اول، در "اجتماع بشری بطور کلی"، که دارای شش مقدمه و پاره‌ای مقدمه‌ها دارای فصلهایی است.

باب دوم، "در عمران" اجتماع "باده نشینی و جماعات وحشی و آنان که بصورت قبایلی می‌زیند و کیفیات و احوالی که در این گونه اجتماعات روی می‌دهد" این باب شامل بیست و نه فصل است.

باب سوم، "درباره سلسله‌های دولتهاو کیفیت پادشاهی و خلافت و مناصب دستگاه دولت و کیفیاتی که برای کلیه آنها روی می‌دهد". این باب پنجاه و سه فصل دارد.

باب چهارم، "درباره دهکده‌ها و شهرهای بزرگ و کوچک و همه اجتماعات شهرنشینی و کیفیات و احوالی که در آنها روی می‌دهد". این باب شامل بیست و دو فصل است.

باب پنجم، "در معاش (اقتصاد) و راههای کسب آن از قبیل پیشه‌ها و هنرها و کیفیاتی که در این باره روی می‌دهد". این باب سی و سه فصل دارد.

در این پنج باب، پایه عقاید و آراء ابن خلدون شناخته می‌شود و بی‌تردید سخنان وی در باب آموزش از هر جنبه، بی ارتباط با پنج باب یاد شده نیست. اما آنچه به طور اخص می‌تواند ابن خلدون را به عنوان فیلسوف آموزش و پرورش و جامعه شناس فرهنگی و تربیتی معرفی کند، باب ششم مقدمه است که از آن به تفصیل سخن به میان خواهد آمد.^{۲۷}

ب - تحلیل باب ششم مقدمه

موضوع باب ششم عبارت است از:

"دانشها و گونه‌های آنها و چگونگی آموزش و شیوه‌ها [و دیگر گونه‌ها] آن و احوالی که از همه اینها عارض می‌شود".

این باب به ظاهر پنجاه و یک فصل دارد، اما فصلهایی نیز در لابه‌لای فصول آمده که فاقد شماره است، به شرح زیر:

فصل - در اندیشه انسانی

فصل - در اینکه افعال در جهان حادثات تنها به نیروی اندیشه انجام می‌پذیرد.

فصل - در عقل تجربی و چگونگی حدوث آن

فصل - در دانشهای بشر و دانشهای فرشتگان

فصل - در دانشهای پیامبران علیهم الصلاة والسلام

فصل - در اینکه انسان ذاتاً جاهل و از راه اکتساب، عالم است.

فصل نخستین - در اینکه دانشها و آموزش در عمران و اجتماع بشری از امور طبیعی است.

فصل دوم - در اینکه تعلیم دانش از جمله صنایع است.

فصل سوم - در اینکه دانشها در جایی فزونی می‌یابد که عمران توسعه پذیرد و تمدن به عظمت و بزرگی نایل شود.

* در هر یک از دانشها اعم از عقلی و نقلی و صنعتها روشهای خاصی برای آموزش وجود دارد که ابن خلدون به آنها توجه کرده است .

فصل چهارم - در انواع دانشهایی که تا این دوره در عمران و اجتماع بشری پدید آمده است.

فصل پنجم - در دانشهای قرآن از قبیل تفسیر و قرائت است.

فصل ششم - در علم حدیث

فصل هفتم - در دانش فقه و مباحثی از فرائض که بدان وابسته است.

فصل هشتم - در دانش فرائض تقسیم (ارث)

فصل نهم - در اصول فقه و آنچه بدان متعلق است از قبیل جدل و خلاقیات (مناظرات).

فصل دهم - دانش کلام

فصل - در کشف حقیقت از متشابهات کتاب (قرآن) و سنت و اختلافاتی که به سبب آنها در عقاید طوائف سنی (پیروان سنت) و بدعت گذاران روی داده است.

فصل یازدهم - در علم تصوف

فصل - [باید دانست گروهی از متصوفه متأخر که درباره کشف و ماورای حس سخن گفته‌اند، در این موضوع بسیار فرو رفته‌اند.]

فصل - [آنگاه باید دانست که بسیاری از فقیهان و صاحبان فتوی به سبب این گونه گفتارها و نظایر آنها با گروه متصوفه متأخر به معارضه برخاسته ...]

فصل دوازدهم - در دانش تعبیر خواب

فصل سیزدهم - علوم عقلی و انواع آن

فصل چهاردهم - در علوم عددی (جبر و مقابله، حساب معاملات، حساب فرائض)

فصل پانزدهم - در علوم هندسی (هندسه مخصوص به اشکال کروی و مخروطات، هندسه مساحت، هندسه مناظر)

فصل شانزدهم - در دانش هیئت (علم زیج)

فصل هفدهم - در علم منطق

فصل - [باید دانست که متقدمان سلف و عالمان دانش کلام با ممارست در این فن "منطق" بشدت مخالفت می‌کردند.]

فصل هیجدهم - در طبیعیات (فیزیک)

فصل نوزدهم - در دانش پزشکی

فصل - [در اجتماعات بادیه نشینی نوعی پزشکی وجود دارد که غالباً بر تجربیات کوتاه و کم دامنه برخی از اشخاص مبتنی است.]

فصل بیستم - در فلاح

فصل بیست و یکم - در دانش الهیات

فصل بیست و دوم - در علوم ساحری و طلسمات

فصل - [دیگر از قبیل اینگونه تأثیرات روحی چشم زدن است.]

فصل بیست و سوم - در دانش اسرار حروف

فصل - [از فروع دانش سیمیا به عقیده آنان استخراج پاسخها از پرسشهاست.]

فصل بیست و چهارم - در دانش کیمیا (تدبیر)

فصل بیست و پنجم - در ابطال فلسفه و فساد کسانی که در آن ممارست می کنند.

فصل بیست و ششم - در ابطال صناعت نجوم و سستی مدارک و فساد غایت آن.

فصل بیست و هفتم - در افکار ثمره کیمیا "اکسیر" و محال بودن وجود آن و مفاسدی که از ممارست در آن به وجود می آید.

فصل - [در مقاصدی که برای تألیف کتب سزاست بر آنها اعتماد کرد و جز آنها را فرو گذاشت.]

فصل بیست و هشتم - در اینکه فزونی تألیفات در دانشها مانعی در راه تحصیل است.

فصل بیست و نهم - در اینکه اختصار فراوان در مؤلفات دانشها به کار تعلیم آسیب می رساند.

فصل سی ام - در شیوه درست تعلیم دانشها و روش افاده تعلیم.

فصل [ای دانشجو! بدان که من سودی در راه تعلیم به تو ارمغان می دارم.]

فصل سی و یکم - در اینکه نباید نظریات و تحقیقات در دانشهایی که ابزار و وسیله کسب دانش هستند توسعه یابد و مسائل آنها به شعب گوناگون منشعب شود.

فصل سی و دوم - در تعلیم فرزندان و اختلاف عقاید مردم شهرهای بزرگ اسلامی در شیوه های تعلیم.

فصل سی و سوم - در اینکه سختگیری نسبت به متعلمان برای آنان زیان آور است.

فصل سی و چهارم - در اینکه سیر و سفر در جستن دانشها و دیدار مشایخ (استادان) برکمال تعلیم می افزاید.

فصل سی و پنجم - در اینکه در میان افراد بشر دانشمندان "فقیهان" نسبت به همه کس از امور سیاست و روشهای آن دورتر می باشند.

فصل سی و ششم - در اینکه بیشتر دانشوران اسلام از ایرانیانند.

فصل - در اینکه کسانی که در آغاز زندگی به زبان غیر عرب آشنا شده باشند، از فراگرفتن علوم زبان عربی بهره ناچیزی عاید آنان خواهد شد.

فصل سی و هفتم - در دانشهای زبان عربی (علم نحو، دانش لغت، فصل [منظور از نقل که بدان لغت اثبات می شود]، دانش بیان، دانش ادب)

فصل سی و هشتم - در اینکه لغت ملکه ای مانند ملکات صنایع است.

فصل سی و نهم - در اینکه لغت عرب در این روزگار، زبان مستقلی مغایر لغت مضر و حمیر است.

فصل چهلم - در اینکه زبان شهرنشینان و مردمان شهرهای بزرگ، لغت مستقلی مخالف لغت مضر است.

فصل چهلم و یکم - در آموختن زبان مضر

فصل چهلم و دوم - در اینکه ملکه این زبان بجز صناعت عربی (نحو) است و در آموختن آن ملکه نیازی به نحو نیست.

فصل چهلم و سوم - در تفسیر کلمه "ذوق" که در میان عالمان بیان مصطلح است و تحقیق معنی آن و بیان اینکه این ذوق غالباً برای عجمی زبانانی که عربی می آموزند، حاصل نمی شود.

فصل چهلم و چهارم - در اینکه مردم شهرنشین بر اطلاق از به دست آوردن این ملکه لسانی (زبان مضر و فصیح عرب) که از راه تعلیم اکتساب می شود، عاجزند و گروهی از آنان که از زبان عربی دورتر باشند، حصول ملکه مزبور برای آنان دشوارتر است.

فصل چهلم و پنجم - در تقسیم سخن به دو فن نظم و نثر فصل چهلم و ششم - در اینکه بندرت ممکن است کسی در هر دو فن نظم و نثر مهارت یابد.

فصل چهلم و هفتم - در صناعت شعر و شیوه آموختن آن فصل چهلم و هشتم - در اینکه صناعت نظم و نثر در الفاظ است نه در معانی.

فصل چهلم و نهم - در اینکه این ملکه "سخندانگی" در نتیجه محفوظات بسیار حاصل می شود و نیکویی در آن به سبب محفوظات نیکو و استادانه به دست می آید.

فصل - در اینکه اساس و رتبه سخن مطبوع از نظر بلاغت استوارتر و برتر از سخن مصنوع است.

مطالب الحاقی (نسخه جامع) [جز اینها که تصنیف کرده و به شمار آورده و برای آنها شروط و احکامی قرار داده و آنها را فن بدیع نامیده اند...]

فصل پنجاهم - در اینکه صاحبان مراتب بلند از پیشه شاعری دوری می جویند.

فصل پنجاه و یکم - در اشعار عربی "بادیه نشینان" و "شهرنشینان" در این عصر موشحات و ازجال اندلس^{۲۸}.

ج - بر خوردارهای دیگر

باب اول - در مقدمه های دوم تا ششم، در ارتباط با اقلیم و

جغرافیا، انسان به عنوان موجودی تاثیر پذیر مورد مطالعه قرار گرفته است و در مقدمه ششم "در انواع کسانی که به فطرت یا از راه ریاضت از نمان خبر می دهند"، مطلبی فرهنگی به دست می آید.

باب دوم - از "عمران" و "عصیبت" و زندگانی بادیه نشینی و شهرنشینی و نهادها و اثرات اجتماعی و حکومتی هر یک در تمامی فصلها، سخن به میان آمده که موقعیت اجتماعی انسان مورد نظر این خلدون را ترسیم می کند.

باب سوم - معطوف به امور سیاسی و حکومتی است که از یک سو پیوندهای اقتصادی این نهاد با طبیعت و جغرافیا معلوم می شود و از سوی دیگر نقش مذاهب آشکار می گردد و در لابه لای تمامی فصلها برداشتهایی درباب فرهنگ و اندیشه نیز به دست می دهد.

باب چهارم - جنبه کالبد شناسی اجتماعی آن قویتر به نظر می رسد. شهرها و بناها، چگونگی زندگی مردم، و "حضارت" مورد بحث قرار گرفته و فصل بیست و دوم آن "در لغات شهرنشینان" است.

باب پنجم - بر خوردار از صبغه اقتصادی و معاشی است از پیشه ها و شیوه های تولید و زیست سخن به میان آمده است.

اما از این باب چند فصل آن از لحاظ مسائل فرهنگی جالب است. از آن میان:

فصل هفتم - "در اینکه متصدیان امور دینی مانند آنان که به قاضیگری و فتوی دادن و تدریس و پیشنامازی و خطابه خوانی و مودنی و امثال اینها مشغولند، اغلب ثروت بزرگ به دست نمی آورند".

فصل شانزدهم - "در اینکه صنایع ناچار باید دارای آموزگار باشد".

فصل هیجدهم - "در اینکه صنایع در شهرها وابسته به رسوخ تمدن و طول مدت آن است".

فصل نوزدهم - "در اینکه صنایع هنگامی نیکوتر می شود و توسعه می یابد که طالبان آنها افزون گردد".

فصل بیستم - "در اینکه هرگاه شهرها در شرف ویرانی باشند، صنایع آنها روبه زوال می رود".

فصل بیست و یکم - "در اینکه تازیان از همه مردم از صنایع دورترند".

فصل بیست و دوم - "در اینکه هرگاه برای کسی ملکه ای (استعداد و مهارت) در یک صنعت حاصل شود، کمتر ممکن است از آن پس در صنعت دیگری برای وی ملکه نیکی حاصل آید".

ابن خلدون در فصلهای بیست و سوم تا بیست و نهم، از امتهای صنایع چون کشاورزی، بنایی، درودگری، بافندگی و خیاطی، هامای سخن به میان آورده است.

فصل بیست و نهم - همین باب "در صناعت پزشکی و اینکه این صناعت در پایتختها و شهرهای بزرگ مورد نیاز

است نه بادیه نشینان".

فصل سی ام - "در اینکه خط و نوشتن از جمله هنرهای انسانی است". و فصل بعد در "صنعت صحافی"

فصل سی و دوم - در فن غنا (آوازخوانی)"

فصل سی و سوم - "در اینکه صنایع به پیشه کننده آنها خردمندی خاصی می بخشد به ویژه هنر نوشتن و حساب" تاکید گردیده است و تمامی آنها باید مورد توجه خاص پژوهشگران عقاید تربیتی و آموزشی ابن خلدون قرار گیرد و مورخان و جامعه شناسان فرهنگی نیز عنایت کنند که ابن خلدون به کدامین بخشهای فرهنگی و نهادهای آموزشی پرداخته است.

د - طبقه بندی علوم و صنایع

پیش از ابن خلدون بسیاری از دانشمندان مسلمان از آن میان فارابی و ابن سینا به طبقه بندی علوم عنایت کرده بودند. ابن خلدون نیز به گونه دیگری به این امر پرداخته است و شاید طبقه بندی وی را بتوان آخرین توجه فرزندگان اسلامی به این امر دانست.

ابن خلدون علومی را که در عالم اسلام تحصیل و تدریس می شدند و متعلمان را رهبری می کردند به دو نوع می داند:

نخست - عقلی فلسفی (حکمت)، از طریق اندیشه و برهان با کاربرد روشهای آموزشی گوناگون

دوم - نقلی و صفی، دانشهای مبتنی بر اخبار دینی و سندیهای مذهبی

علوم عقلی، چهار قسم هستند و پاره ای از آنها گونه های چندگانه دارند.

۱. علم منطق

۲. علوم طبیعی که بر دو گونه دانش پزشکی و فلاحت منقسم هستند.

۳. علوم مابعدالطبیعه یا الهیات که علوم ساحری و طلسمات، علوم اسرار حروف و علم کیمیا را نیز دربر دارند.

۴. علوم مقادیر یا تعالیم یا علوم عددی که علم حساب و معاملات، علوم هندسی، دانش هیئت (علم زیج) و احکام نجوم و علم موسیقی هم دراین بخش قرار دارند.

علوم نقلی، شش قسم هستند و پاره ای از آنها نیز گونه های متعدّد دارند:

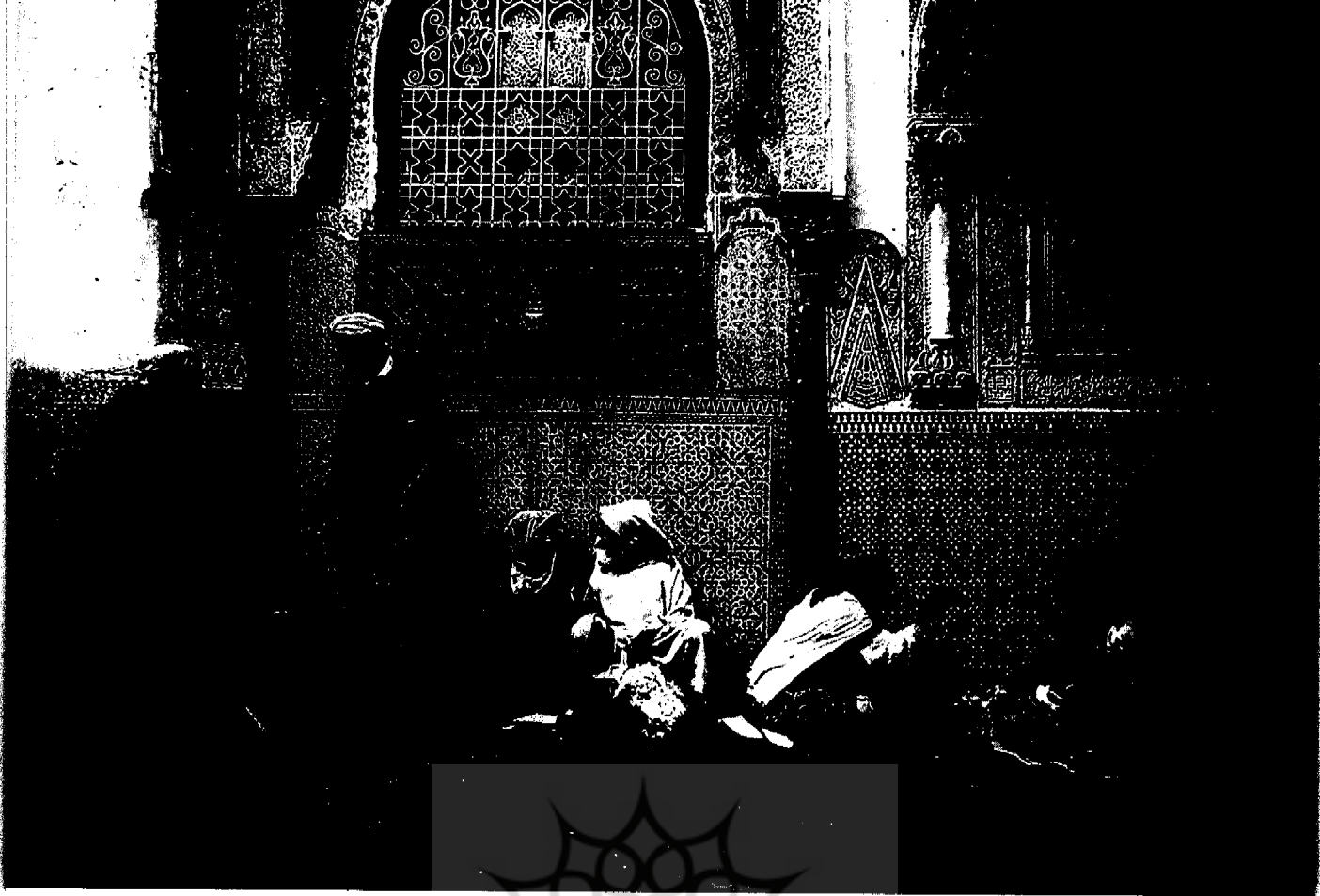
۱. دانشهای قرآن، عبارت از قرائت (تجوید) و تفسیر

۲. علوم حدیث (و علم رجال)

۳. دانش فقه و مباحثی از فرائض، (دانش فرائض تقسیم "ارث"، جدل و خلاقیات)

۴. دانش کلام

۵. علوم تصوف (دانش تعبیر خواب که به عقیده ابن خلدون از دانشهای شرعی است و در میان ملت



فاس، در میدان علوی

یکی دانشهایی که ذاتاً و مستقلاً هدف می‌باشند؛ همچون علوم شرعی از قبیل تفسیر و حدیث و فقه و علم کلام و چون طبیعیات و الهیات از فلسفه.

دیگر دانشهایی که ابزار و وسیلهٔ فراگرفتن علوم مزبور هستند یا مانند دانشهای زبان عربی و حساب و جز آنها برای علوم شرعی و منطق برای فلسفه و چه بسا که برحسب شیوهٔ متأخران، منطق ابزار علم کلام و اصول فقه نیز به شمار آید.

اما اگر مباحث دانشهایی که هدف و مقصد هستند توسعه باید و مسائل آنها به شعب گوناگون منقسم شود و ادله و نظریات نوینی برای آنها کشف گردد، هیچ باکی نخواهد بود؛ چه، این امر سبب می‌شود که ملکهٔ طالبان آنها نیرومندتر گردد و معانی مسائل آنها بیشتر توضیح داده شود.

لیکن دانشهایی که ابزار دیگر علوم هستند، مانند عربی و منطق و امثال آنها، سزاوار نیست آنها را جز به منظور اینکه تنها ابزار دیگر دانشها می‌باشند، مورد مطالعه قرار دهیم و ضرورتی ندارد که به توسعهٔ مباحث آنها بپردازیم یا مسائل آنها را به شعب تازه گوناگون تقسیم کنیم. زیرا چنین شیوه‌ای سبب می‌شود که آنها را از مقصود اصلی خارج سازد، چه، مقصود از آنها تنها این است که ابزاری برای علوم باشند و بس.^{۲۹}

مسلمان تازه معمول شده است، گاه در این قسم قرار دارد).
۶. دانشهای زبان عربی، علم نحو، دانش لغت، دانش بیان، دانش ادب (نظم و نثر)

علاوه بر این دونوع دانش، ابن خلدون صناعات را نیز مطرح کرده و امتهات آن را به قرار زیر می‌داند:

صناعت کشاورزی، صناعت بنایی، صناعت درودگری، صناعت بافندگی و خیاطی، صناعت مامایی، صناعت پزشکی (و نه علم پزشکی)، صناعت خط نویسی و صحافی و فن غنا (اوازه خوانی).

در هر یک از این دانشها اعم از عقلی و نقلی و صنعتها روشهای خاصی برای آموزش وجود دارند که ابن خلدون به آنها توجه کرده است و گاه در ارتباط با منطقه‌های گوناگون عالم اسلام مقایسه‌هایی به عمل آورده و از بسیاری بزرگان حکمت و علم و شریعت و صنایع نقل قولهای مفیدی ارائه کرده است که برشمردن و آگاهی به آنها مراجعه به کتاب اصلی را طلب می‌کند. اما در یکی از فصلهای باب ششم، ابن خلدون به مبحثی اشاره کرده که کمتر مورد توجه قرار گرفته است. گمان می‌رود بیان آن، تعالی اندیشهٔ عقلانی این حکیم گرانقدر اسلامی را نشان دهد:

«باید دانست که دانشهای متعارف در میان ملت‌های متمدن بر دو گونه است:

ابن خلدون تعلیم و تدریس این مباحث را "لغو و بیهوده" می‌داند و معتقد است که موجب تضییع عمر متعلمان است و آنان را به "مقاصد اصلی" نمی‌رساند؛ به همین دلیل به معلمان و مدرسان گوشزد می‌کند "در این علوم ابزار "مقدماتی" آن همه طول و تفصیل قائل نشوند و متعلمان را به هدف اصلی از خواندن آنها متوجه سازند."^{۳۰}

در پایان این باب می‌توان نتیجه‌گیری کرد که نظام یا سیستم در ارتباط با فلسفه و علم و آرمانهای اجتماعی و هدفهای فرهنگی جامعه، بخش اول نظریات ابن خلدون است که در فصلهای متعدد مقدمه به آن پرداخته شده است و نهاد به معنای نوعی از سازمانها و تشکیلات و برنامه‌هایی است که برای رسیدن به اهداف آموزشی شکل گرفته است و ابن خلدون در این مورد از اندلس و منطقه‌ها و شهرهای مختلف شمال آفریقا و مصر و شرق اسلامی (بیت المقدس و دمشق) دیدن کرده و تمامی نهادهای آموزشی و پیوندهای اجتماعی و سیاسی آنها را مورد مطالعه دقیق قرار داده و در بسیاری از آن مدارس تدریس کرده است و با برخورداری از منابع فرهنگی پیش از روزگار خود به نیکی می‌توانسته است بخش جالب توجهی را فراهم آورد.

ناگفته نماند در هر دو بخش، ابن خلدون به عنوان مورخ و جامعه‌شناس به مسائل پرداخته و از این رو با بسیاری از محققان تاریخ کوششهای فرهنگی عالم اسلام، تفاوت دارد و برای پژوهشهای عینی وی می‌توان امتیازهای بیشتری قائل شد.

۵: انسان و دانشها و نیازهای آموزشی

در این مبحث برای آغاز بیان اندیشه‌های ابن خلدون در مورد آموزش و پرورش اعم از نظام و نهاد، نخست ساخت حیاتی و اجتماعی موجودی به عنوان انسان در پیوند با فطرت و جامعه بررسی شده است؛ به بیان دیگر کوشش بر این است که نشان داده شود افراد بشری **کسب سازندگان و حاملان و انتقال دهندگان و گیرندگان فرهنگ** هستند، خود درجه موقعیتی قرار دارند و اگر آموزش نهاد انتقال فرهنگ از نسلی به نسل دیگر دانسته شود، این "دونسل" که در یک سیمای اجتماعی متداوم تجلی کرده‌اند، خود دارای چه خصائل و ممیزاتی هستند. زیرا در آراء اندیشه‌های ابن خلدون تا آنها بازشناسی نشوند، تحلیل امر آموزش به سهولت انجام‌پذیر نخواهد بود.

الف - انسان و موقعیت آن

۱ - فلسفی: [همانند "انسان ناطق" نزد فلاسفه] "انسان از دیگر جانوران به خواصی متمایز است که بدانها

اختصاص یافته است، مانند دانشها و هنرهای که نتیجه اندیشه اوست و بدان از جانوران دیگر بازشناخته می‌شود و با اتصاف بدان بر دیگر آفریدگان برتری و بزرگی می‌یابد."^{۳۱}

۲ - طبیعی: [کوشش و سائقه بقا]

"دیگر از تمایزات انسان نسبت به جانوران، کوشش و کار در راه معاش و تلاش در به دست آوردن راهها و وسایل است. از آن رو که خداوند انسان را چنان آفریده که در زندگی و بقای خود نیاز به غذا دارد."^{۳۲}

۳ - همزیستی و تعاون

"دیگر از تمایزات انسان عمران یا اجتماع است؛ یعنی با هم سکونت گزیدن و فرود آمدن در شهر یا جایگاه اجتماع چادر نشینان و دهکده‌ها برای انس گرفتن به جماعت و گروهها و برآوردن نیازمندیهای یکدیگر. چه، در طبایع انسان حسن تعاون و همکاری برای کسب معاش سرشته است."^{۳۳}

۴ - خلایق و ابتکار

"دست و اندیشه انسان را به جای همه این اعضا وسیله دفاع او قرار داد. زیرا دست در خدمت اندیشه آماده صنعتگری است و صنعت برای آدمی ابزاری تولید می‌کند که جانشین اعضای دفاعی دیگر جانوران است."^{۳۴}

۵ - تداوم حیات

"تا هنگامی که این همکاری و تعاون پدید نیاید، نخواهد توانست برای خود روزی و غذا تهیه کند و زندگانی او امکان‌پذیر نخواهد بود. زیرا خدای تعالی ترکیب او را چنان آفریده است که برای ادامه زندگی خود به غذا نیازمند است و نیز به سبب فقدان سلاح نمی‌تواند از خود دفاع کند و شکار جانوران می‌شود و به سرعت حیات او در معرض نیستی قرار می‌گیرد و نوع بشر مستقرض می‌گردد. ولی اگر تعاون و همکاری داشته باشد، غذا و سلاح دفاعی او به دست می‌آید و حکمت خدا در بقاء و حفظ نوع او به کمال می‌رسد."^{۳۵}

بادر نظر گرفتن فطرت خداداد که انسان را بر جانوران ممتاز گردانیده و نیاز به غذا و دیگر نیازهای حیاتی چون دفاع، او را در همزیستی با همگنان خود قرار داده، اصل تعاون ایجاد شده و انسان به قدرت خرد و اندیشه و دستهای خود در فراگرد تولید و سازندگی مستقر گشته و به تمام نیازهای خود پاسخ داده و به حیات خود تداوم می‌بخشد. این امر در پیوند با اصل دیگری قرار می‌گیرد که ابن خلدون آن را در یک جا چنین بیان می‌دارد:

"در اینکه اجتماع نوع انسان ضروریست و حکیمان این معنی را بدینسان تعبیر کنند که: انسان دارای سرشت مدنیت است."^{۳۶} و جای دیگر:

"بنابراین، اجتماع، برای نوع انسان اجتناب‌ناپذیر و ضروریست و گرنه هستی آدمی و اراده خدا از آبادانی

* باید دانست که دانشهای

متعارف در میان ملتهای متمدن

بر دو گونه است: یکی دانشهایی

که ذاتاً و مستقلاً هدف می‌باشند؛

و دیگر دانشهایی که ابزار و

وسیله فراگرفتن علوم مزبور

هستند

فرهنگی خاص را در شهرها به میان می‌آورد که در زبان فارسی "تمدن" جانشین آن شده که برابر واژه "سیویلایزاسیون" اروپایی است. بدین اعتبار عمران در شهر و شهرنشینی نقش عمده‌ای دارد و به عنوان پناگاه برخوردارها و نقل و انتقال فرهنگ اهمیت به سزایی کسب می‌کند.

۳- عصبیت

مسئله دیگری که شناخت آن نیز لازم به نظر می‌رسد، عصبیت از ریشه "عصب" به معنای ربط است که خمیر مایه انسجام جمعی است. زیرا از یک سو خود را در گروه و جماعت و جامعه و امت و از سوی دیگر در خانواده و دهکده و شهر و منطقه و کشور به گونه‌های اجتماعی، فرهنگی بروز می‌دهد و از لحاظ جامعه‌شناسی مبحث "همبستگی" را مطرح می‌کند. در اینجا بی‌آنکه قصد ورود به مباحث بیشتری باشد، می‌توان آن را هموزن "سولیداریته اجتماعی" دانست.

جهان به وسیله انسان و جانشین کردن وی کمال نمی‌پذیرد.^{۳۷}

ج - انسان برآیند محیط (جامعه) و توارث (طبیعت)

انسانی که این خلدون شناسانده، موجودی است فلسفی با کوششها و سائقه‌های متعدد برای بقا و پایداری و هرچاکه زندگی می‌کند در همزیستی و تعاون با همگنان خود به سر می‌برد و از یک سو در ارتباط با احساس و ادراک و تخیل و حافظه و تفکر و از سوی دیگر در ارتباط با دستهای خود، موجودی دارای خلاقیت و ابتکار است که هویت او را در تداوم حیاتی قرار می‌دهد.

این موجود ممتاز و مدنی‌الطبع در مجموعه‌ای دینامیک یا پویای فراگرد زمان قرار دارد؛ یعنی جاننداری فرهنگی است چه در بیابانها زیست کند و بدوی باشد و چه در شهرها و حضری و نسبت به هر تجمعی دارای عصبیت است که این حالت شخصیت تاریخی - اجتماعی او را ترسیم می‌نماید.

بدین اعتبار با تمام ویژگیهای فطری و انسانی نمی‌تواند از محیط و جامعه خود بریده باشد.

دراین مورد ابن خلدون درجایی می‌گوید:

"هرگاه نهاد آدمی بر فطرت نخستین باشد برای پذیرفتن نیکیها و بدیها که بر آن وارد می‌شود و در آن نقش می‌بندد، آماده می‌باشد. پیامبر (ص) فرمود: "هر مولودی بر فطرت به جهان می‌آید آنگاه پدر و مادرش او را یهودی یا نصرانی یا مجوسی می‌کنند" [کل مولود یولد علی الفطرة، ثم ابواه یهودانه اوینصرانه اویمجسانه] و به همان اندازه که یکی از دو خوی نیکی و بدی بر نهاد انسان سبقت گیرد، از خوی دیگر دور می‌شود و اکتساب آن بر وی دشوار می‌گردد. از این رو هرگاه سرشتها و خویهای نیک بر نهاد یک تن نیکوکار پیشی جوید و ملکه نیکوکاری

ب - انسان در طبیعت و جامعه

به عقیده ابن خلدون انسان در طبیعت و محیط جغرافیایی به گونه‌ای است که از لحاظ رنگ و شکل و آداب و رسوم و حکومت اثر پذیر می‌باشد. دراین مورد وی پیش از بسیاری از اصحاب نحله جغرافیایی به عوامل مزبور توجه کرده است، اما انسان را یکسره ساخته و پرداخته جغرافیا نمی‌داند. آنجا که از مدنی‌الطبع بودن انسان سخن به میان می‌آورد، اضافه می‌کند:

"معنی عمران همین است."^{۳۸} گمان می‌رود تا این مفهوم شناخته نشود، بسیاری از برداشتهای گوناگون ابن خلدون شناخته نخواهد شد.

۱ - عمران

عمران از ریشه "عمر" به معنای سکونت درجایی، معاشرت با مردم، ترقی و تکامل یافتن و پیوند بازمین و کشاورزی است و به گونه‌ای "پویایی" جامعه را در "فراگرد زمان" به وجود می‌آورد. بی‌آنکه قصد تفصیل این مطلب اراده شود، از این مفهوم واژه فارسی "فرهنگ" به معنای وسیع کلمه، به ذهن متبادر می‌شود و کلیت جامعه را در بر می‌گیرد و به همین دلیل عمران هم بدوی (بادیه نشین) و هم حضری (شهرنشینی) است؛ به بیان دیگر فرهنگ روستایی، فرهنگ شهری را در حیطه خود قرار داد.

۲ - حضارت

آنجا که صحبت از فرهنگ در شهرها (مدینه‌ها) مطرح می‌شود. مسئله دیگری در ذهن ابن خلدون به عنوان حضارت از ریشه "حضر" پدید می‌آید. این امر فزون بر تمام آداب و سنتها تبیین ویژگیهای مادی و پدیدارهای

برای وی حاصل آید، از بدی دور می‌شود و پیمودن راه آن بر وی دشوار می‌گردد. همچنین اگر در نهاد آدم بدکار خویشا و مهارت بد جایگیر شود، گراییدن او به نیکی دشوار می‌گردد و از آن دور می‌شود.^{۳۹}

و جای دیگر با وضوح بیشتری بیان می‌کند:

"اصل قضیه این است که انسان ساخته و فرزند عادات و مانوسات خود می‌باشد نه فرزند طبیعت و مزاج خویش و به هر چه در آداب و رسوم مختلف انس گیرد تا آنکه خوی و ملکه و عادت او شود، سرانجام همان چیز جانشین طبیعت و سرشت او می‌شود و اگر این وضع را در مردم مورد دقت قرار دهیم، نمونه‌های صحیح و بسیاری از آن خواهیم یافت و خدا آنچه بخواهد می‌آفریند."^{۴۰}

این گونه اثر پذیرها را ابن خلدون تا سن معینی قبول دارد چنانکه می‌گوید:

"در علوم عقلی و نقلی ثابت شده است که مرحلهٔ چهل سالگی برای انسان نهایی است که تا آن سن قوای او در افزایش و رشد و نمو می‌باشد و همینکه به این سن می‌رسد، طبیعت مزاج او مدت معینی از رشد و نمو باز می‌ایستد و آنگاه روبه انحطاط می‌رود."^{۴۱}

د - انسان در جدول دگرگونیها

برپایهٔ نظریات و آراء ابن خلدون تربیت و آموزش، ایجاد نوعی دگرگونی است که برپایهٔ ارزشهای اخلاقی و اجتماعی منتج از "عمران" در انسان حاصل می‌شود.

ابن خلدون از یکسو اعتقاد دارد، "طبیعت و ذات انسان که عبارت از مراحل جهل ذاتی و دانش کسبی اوست"^{۴۲} و کسب دانش را برای رسیدن به کمال لازم می‌داند، او در عین حال بیش از همه اندیشمندان معاصر به مبحث "از خود بیگانگی" یا «الیناسیون» انسان وقوف دارد و چنین بیان می‌کند:

"چون ایمان به دین در میان مردن تقلیل یافت و مردم از احکام فرمانروایان پیروی کردند و رفته رفته شرع جنبه دانش و صنعتی بخود گرفت که باید آنرا از راه تعلیم فراگیرند و مردم به تمدن و شهرنشینی و خوی فرمانبری از فرمانها و دستورهای حکام گروائیدند، از اینرو شدت دلاوری آنان نقصان پذیرفت. پس ثابت شد که فرمانهای حکام و تعلیمات عرفی [= منظور مکتبی و دبستانی] مایه تباهی دلیری و سر سختی است. زیرا حاکم و رادع آنها بیگانه و بیرون از ذات آدمی است، در صورتی که احکام شرعی تباه کننده نیست چه رادع آنها ذاتی است و به همین سبب این فرمانهای حکام و تعلیمات عرفی از جمله عواملی است که در ضعف نفوس و در هم شکستن دلاوری و نیروی مبارزه شهرنشینان تاثیر می‌بخشد. از آن رو که مایه رنج بردن نوزادان و کهنسالان آنان می‌شود، در صورتی که بادیه‌نشینان از این وضع به کلی برکنارند چه

آنها از فرمانهای حکام و تعلیم و آداب دورند.^{۴۳}
این خلدون تحقق این دگرگونی (= تربیت از طریق آموزش) را از دو راه می‌داند:

۱ - تقلیدی، چنانکه گوید:

"هر فرد بشر به میزانی که در عالم واقعیت برای او آموختن تجاری میسر می‌گردد، آنها را در رفتار با همجنسان خویش بکار می‌بندد چنانکه بر وی آشکار می‌شود چه شیوه‌ای را برگزیند. و انجام دهد و کدام روش را فرو گذارد و تجربه مزبور برای او در نتیجه ممارست به منزله عادت و ملکه‌ای می‌شود که آن را در طرز رفتار خود با هموعانش به کار می‌بندد و کسی که این شیوه را در جریان زندگی خود پیروی کند بر هر قضیه‌ای آگاهی می‌یابد و تجربه آموختن ناچار باید بگذشت زمان حاصل آید لیکن گاهی خداوند به دست آوردن تجربه را در نزدیکترین زمانها برای بسیاری از افراد بشر به آسانی می‌سازد و آن هنگامی است که از پدران و نیاکان خویش و بزرگان و مشایخ قوم تقلید کند و تجارب را از آنان فراگیرد و تعالیم ایشان را بیاموزد. آنوقت نیازی نخواهد داشت که دیر زمانی در جستجوی وقایع ممارست کند و معانی مزبور را از میان آنها برگزیند."^{۴۴}

۲ - اکتسابی، این خلدون همه دانش‌ها و آگاهی‌ها و رفتارها را تقلیدی نمی‌داند زیرا اعتقاد دارد: "بشر به علت تردیدی که به دانش او می‌باید طبیعت جاهل و از راه اکتساب و صنعت عالم است. زیرا مطلوب خویش را به یاری اندیشه با شرایط صنعتی به دست می‌آورد" ^{۴۵} یا به بیان دیگر "طبیعت و ذات انسان که عبارت از مراحل جهل ذاتی و دانش کسبی اوست" ^{۴۶}، از این رو باید موقعیتی برای آموزش وجود داشته باشد. این موقعیت در ارتباط با جامعه و نیازهای جامعه اندک اندک شکل سازمانی خود را بدست می‌آورد و به گونه نهادی جامعه ساخته و پرداخته شده در پیوند با جامعه، تحولات و تطورات وظیفه‌ای یا «فونکسیونل» و اجتماعی پیدا می‌کند.

ادامه مطلب در شماره بعد

زیرنویس

- ۱ - مقدمه ابن خلدون، ترجمه محمد پروین گنابادی (تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۳۷ ش) ۷۲۳/۲
- ۲ - حدود العالم... به اهتمام منوچهر ستوده (تهران، دانشگاه تهران ۱۳۴۰ ش) ص ۱۷۷ و ۱۷۸ + این سرزمین وسیع در زمان، شامل چهار کشور است:

لیبی، با وسعت ۱۷۶۱/۰۰۰ کیلومتر مربع (۱/۱ برابر ایران)
 تونس، با وسعت ۱۶۴۰۰۰ کیلومتر مربع (۱/۳ برابر ایران)
 الجزایر، با وسعت ۲/۳۸۲/۰۰۰ کیلومتر مربع (۱/۴ برابر ایران)
 مراکش، با وسعت ۴۵۱/۰۰۰ کیلومتر مربع (۲/۳ برابر ایران)
 بی‌تو دید بخشهایی از سودان، چاد، نیجر، مالی، موریتانی و
 صحرا نیز در مغرب قرار داشته و بدین اعتبار یکی از بزرگترین
 منطقه‌های جغرافیایی جهان به شمار رفته است. برای آگاهی بیشتر
 ← DESPOIS (JEAN)
L'AFRIQUE DU NORD
 [= GEOGRAPHIE], Paris 1958

۳- طارق بن زیاد، پس از عبور از دریا در دامنه کوههای مشهور به
 هرکولس (که بعدها مورخان نام جبل الطارق را به آن
 دادند و به فرانسه و انگلیس هم همین نام "Gibraltar" را دارد)
 دستور داد تا تمام کشتی‌ها و آذوقه‌ها را به آتش کشیدند، تا راه
 بازگشت باقی نماند. این امر مورد اعتراض فقیهان قرار گرفت که
 مرحوم اقبال لاهوری آنرا به نظم کشیده است:

طارق چو بر کرانه اندلس سفینه سوخت
 گفتند کار تو زنگاه خرد خطاست
 دوریم از سواد وطن باز چون رویم
 ترک سبب ز روی شریعت کجا رواست؟
 خندید بدست خویش به شمشیر برد و گفت
 "هر ملک ملک ماست که ملک خدای ماست"
 ۴- اغلبیان جزیره صقلیه (سیسیل) و جزیره‌های دیگری را در
 مدیترانه فتح کردند و تمدن اسلامی را در آن دیار گسترش دادند که
 بدان تمدن اندلس، هر چند در رابطه با شمال آفریقا است، اما به
 پژوهش دیگری نیازمند است.

۵- برای آگاهی بیشتر ←
 اسعدی (مرتضی) **جهان اسلام**، بخش الجزایر، تهران، نشر
 دانشگاهی ۱۳۶۶ ش
 بروکلمال (کارل)

تاریخ ملل و دول اسلامی، ترجمه دکتر هادی جزایری تهران،
 بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۴۶ ش

Gautier (E.F).
Le passe de L'Afrique du Nord,
 Paris 1952

۶- **فلسفه تاریخ ابن خلدون** ترجمه مجید مسعودی
 (تهران - بنگاه ترجمه و نشر کتاب ۱۳۵۲ ش) ص ۲۹ و ۳۰.

۷- همان کتاب ص ۳۰ و ۳۱.
 ۸- فن گرونیام (گوستاو)، **وحدت و تنوع در تمدن
 اسلامی** (فصل "تعصب و سرگردانی در آفریقای شمالی" نوشته
 راجر لوتونو، ترجمه عباس آریابهور، (نبریز معرفت. فرانکلین ۱۳۴۲
 ش) ص ۳۵۰ - ۳۸۵

۹- کلیت جهانی تمدن اسلام با تمام ویژگیها به گونه‌ای بود که
 برای مثال ابن خلدون تونس طغرا نویس و حاجب و وزیر دولتهای
 اندلس و شمال آفریقا، در سرزمین مصر به مقام والای قاضی قضائی

می‌رسد و در جامع الازهر تدریس می‌کند و در شام با نیمورلنگ
 ملاقات می‌نماید. با امام محمد غزالی طوسی در سال ۴۸۸ ق کتاب
 فلسفی **تهافت الفلاسفه** را می‌نویسد. این رشد اندلسی در سال
 ۵۷۶ ق کتاب **تهافت التهافت** را در رد دعاوی غزالی تصنیف می‌کند. با
 ناصر خسرو علوی از قبادیان پس از سال ۴۳۷ ق، به غرب عالم اسلام
 سفر می‌کند. و از مساجد "شام و قیروان" سخن به میان می‌آورد و این
 بطوطه متولد طنجه مراکش سیصد سال پس از وی، با پسر
 امیرالامرای چین سوار کشتی در رود مشهور "یانگ تنه کیانگ" شعر
 سعدی شیراز را از زبان موسیقی دانان چینی می‌شنود که با "آهنگی
 عجیب" می‌خواندند:

تا دل به مه‌رت داده‌ام، در بحر فکر افتاده‌ام
 چون در نماز استادام، گویی به محراب اندری
 ۱۰- **مقدمه** ج ۲ / ص ۷۲۳

۱۱- در آثار عرفانی از جمله **در الغرابة الغریبه، آواز
 پرچبرئیل، صفیر سیمرخ** شیخ شهاب‌الدین سهروردی و دیگر
 عارفان مسلمان، **شوق** مظهر روشنایی و **غروب** جهان تاریکی به
 شمار رفته است و زمانی که نشانه جغرافیایی غرب به گونه نماد بیان
 می‌شود، غالباً "قیروان" یاد می‌گردد، گویی دورترین نقطه غرب (=)
 تاریک‌ترین جهان می‌باشد. در دوره شکوفایی تمدن اسلامی و
 ایرانی، حافظ شیرازی در مدح شاه شجاع می‌گوید:

آن کیست که به ملک کند با تو همسری
 از مصر تا به روم و ز چین تا به قیروان
 و در قصیده دیگر در مدح شیخ ابواسحق سروده است:

عروس خاوری از شرم رای انور او
 به جای خود بودار راه قیروان گیرد
 این امر در قرنهای بعد نیز ندوام یافته و در دوره فروریختگی
 مدنیت اسلامی و آغاز سلطه استعمارگران اروپایی، مورخ دربار
 فتحعلی شاه قاجار، وقایع نگار مروزی (هما) در مدح پادشاه چین
 آورده است:

شاهی مسلم است ترا ز آنکه می‌کنند
 از خاوران اطاعت نوتا به قیروان

۱۲- برای آگاهی بیشتر ← غنیمه (عبدالرحیم)، **تاریخ
 دانشگاههای بزرگ اسلامی** ترجمه دکتر نورالله کسایی (تهران
 بزدان ۱۳۶۴ ش) ص ۷۱ - ۷۲

۱۳- دوران (ویل)، **تاریخ تمدن** (تمدن اسلامی)، ترجمه
 ابوالقاسم پاینده (تهران، اقبال ۱۳۴۳ ش) ص ۲۲۵

۱۴- **تاریخ دانشگاههای بزرگ اسلامی** ص ۷۱ - ۷۲
 ۱۵- به شمارش گوستاو لوبون جامع مزبور دارای سیزده
 شنبستان و هر شنبستان دارای بیست طاق (در جمع دویست و هفتاد
 ستون) می‌باشد ← **تمدن اسلام و عرب**، ترجمه سید محمد
 تقی فخرداعی گیلانی (تهران، علی اکبر علمی ۱۳۱۸ ش) ص ۳۳۹ -
 ۳۴۰

۱۶- در دوره معاصر، یعنی از سال ۱۳۳۲ ق / ۱۹۱۳ م، دانشگاه
 مزبور دوره جدیدتری از فعالیت‌های خود را آغاز کرد. سلطان مولای
 یوسف، طبق فرمانی از علما و متخصصان خواست تا برنامه‌ریزی

- ۳۰- همان کتاب ص ۱۱۴۲
 ۳۱- مقدمه (جلد اول) ص ۷۴
 ۳۲- همان کتاب ص ۷۴ و ۷۵
 ۳۳- همان کتاب ص ۷۵
 ۳۴- همان کتاب ص ۷۸
 ۳۵- همان کتاب ص ۷۸ و ۷۹
 ۳۶- همان کتاب ص ۷۷
 ۳۷- همان کتاب ص ۷۹
 ۳۸- همان کتاب ص ۷۷
 ۳۹- همان کتاب ص ۲۳۱
 ۴۰- همان کتاب ص ۲۳۶
 ۴۱- همان کتاب جلد دوم ص ۷۵۰
 ۴۲- همان کتاب ص ۸۷۲
 ۴۳- همان کتاب جلد اول ص ۲۳۸ و ۲۳۹
 ۴۴- همان کتاب جلد دوم ص ۸۶۵
 ۴۵- همان کتاب ص ۸۶۹
 ۴۶- همان کتاب ص ۸۷۲

جدید و سازنده‌ای به وجود آورند. طبق این برنامه تحصیلات به ابتدایی و متوسطه و عالی (نهایی) تقسیم شد. هر چند این امر با پاره‌ای مخالفت‌ها روبرو شد، اما در سال ۱۳۵۰ ق / ۱۹۳۱ م، با کوشش ملک محمد بن یوسف و پشتیبانی علمای اصلاح طلب، تحصیلات سه مرحله‌ای (سه سال ابتدایی، شش سال متوسط و سه سال عالی) در دو بخش دینی و ادبی عملی گردید و نزدیک به چهل مدرسه رسمی در رشته‌های مختلف دینی و نیز تاریخ و جغرافیا و هندسه به تدریس و تعلیم پرداختند. برای آگاهی بیشتر **تاریخ دانشگاه‌های بزرگ اسلامی** (کتاب التعمشيب تالیف استاد عبدالله کنون) ص ۷۲-۷۷

۱۷- تمدن اسلام و عرب ص ۳۳۶

۱۸- تاریخ دانشگاه‌های بزرگ اسلامی ص ۱۶۰-۱۶۱

۱۹- همان کتاب ص ۷۳

۲۰- همان کتاب ص ۳۴۷

۲۱- تاریخ تمدن (تمدن اسلامی) ص ۲۲۴-۲۲۵

۲۲- پس از ابن خلدون نیز تا ظهور استعمار و از میان رفتن استقلال جامعه‌های اسلامی، دانشمندان گرانقدر دیگری نیز از افریقای شمالی برخاسته‌اند چون:

- طبیب ابوالقاسم وزیر (زنده در سال ۹۹۴ ق / ۱۵۸۶ م) پزشک

و طبیعی دان

- المقرئ تلمسانی، صاحب کتاب بسیار با ارزش **نفخ الطیب**

در تاریخ اسپانیا (متوفی ۱۰۴۲ ق / ۶۳۳ م) مورخ

- العیاشی المغربی، صاحب کتاب **ماء الموائید** (متوفی

۱۰۹۰ ق / ۱۶۷۹ م) مورخ و سیاح

- ابن زاگور، شارح دیوان حماسه (متوفی ۱۱۲۰ ق / ۱۷۰۸ م)

شاعر و ادیب

- حافظ ابوالعلاء عراقی (متوفی ۱۱۸۳ ق / ۱۷۶۹ م) محدث

- ابن الغداری المراكشی، صاحب کتاب **البيان المغرب**

(متوفی قرن سیزدهم هجری) **مورخ و ادیب**. برای آگاهی

بیشتر ← **تاریخ دانشگاه‌های بزرگ اسلامی** ص ۷۳-۷۷ و

تاریخ ادبیات عرب تالیف ج. م. عبدالجلیل، ترجمه دکتر

آذرتاش آذرنوش (تهران امیرکبیر ۱۳۶۳ ش) ص ۲۱۲ و ۲۲۳، ۲۳۹،

۲۵۳، ۲۵۷

۲۳- مهدی (محسن) **فلسفه تاریخ ابن خلدون** ص ۲۲

۲۴- اندیشه **واقع‌گرای ابن خلدون** ترجمه یوسف

رحیم‌لو (تهران، مرکز نشر دانشگاهی ۱۳۶۶ ش) ص ۱۵.

۲۵- **فلسفه تاریخ ابن خلدون** ص ۵۳

۲۶- برای آگاهی بیشتر ← **فیشل (والترز) ابن خلدون و**

تیمورلنگ، ترجمه سعید نفیسی و نوشین دخت نفیسی تهران -

زوار (بی‌تا).

۲۷- پنجم باب بر شماره در جلد اول (ترجمه) صفحات ۶۷۲-۱ و

جلد دوم صفحات ۸۵۸-۶۷۳ آمده است.

۲۸- باب ششم از صفحه ۸۵۹ تا صفحه ۱۲۹۲ جلد دوم

(ترجمه) است.

۲۹- مقدمه (جلد دوم) ص ۴۲-۱۱۴۱